

خلاصه سوره مبارکه یس (ترجمه تفسیر المیزان)

سوره یس مکی است و هشتاد و سه آیه دارد

[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۲]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس (۱) وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹) وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ (۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (۱۲)

ترجمه آیات

به نام خدای بخشنده مهربان،

یس (۱). به قرآن سراسر حکمت سوگند (۲). که تو به درستی و به یقین از مرسلین هستی (۳). و بر صراط مستقیم قرار داری (۴). که خدای عزیز و رحیم آن را نازل کرده (۵). تا تو با آن مردمی را انذار کنی که پدرانشان انذار نشده بودند و در غفلت قرار داشتند (۶). سوگند می خورم که فرمان عذاب بر بیشتر آنان صادر شده در نتیجه دیگر ایمان نخواهند آورد (۷). ما به گردنشان غل‌هایی افکنده‌ایم که تا چانه‌شان را گرفته به طوری که دیگر نمی‌توانند سر پایین آورده خود را ببینند (۸). ما از پیش رو و عقب سر سدی دورشان کشیده و ایشان را با آن پوشانده‌ایم دیگر جایی را نمی‌بینند (۹). و (بنا بر این) دیگر انذار کردن و نکردن به حال ایشان یکسان است چه انذار بکنی و چه نکنی ایمان نمی‌آورند (۱۰). تو تنها کسی را انذار می‌کنی و انذارت در حق کسی مؤثر واقع می‌شود که قرآن را تصدیق کرده و نادیده از رحمان خشیت داشته باشد، پس تو او را به آمرزش و اجر کریم بشارت بده (۱۱). ما میم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم (۱۲).

بیان آیات [غرض و محتوای سوره مبارکه یس و شان و فضیلت آن]

غرض این سوره بیان اصول سه‌گانه دین است، چیزی که هست نخست از مساله نبوت شروع کرده، حال مردم را در قبول و رد دعوت انبیا بیان می‌کند، و می‌فرماید که: نتیجه دعوت حق انبیا، احیای مردم است، و اینکه آنان در راه سعادت واقع شوند و حجت را بر مخالفین تمام کند، و به عبارت دیگر تکمیل هر دو دسته مردم است، عده‌ای را در طریق سعادت، و جمعی را در طریق شقاوت.

آن‌گاه این سوره بعد از بیان مساله نبوت، منتقل می‌شود به مساله توحید، و آیاتی چند از نشانه‌های وحدانیت خدا را برمی‌شمارد، و سپس به مساله معاد منتقل شده، زنده شدن مردم را در قیامت برای گرفتن جزا، و جداسازی مجرمین از متقین را بیان نموده سپس سرانجام حال هر یک از این دو طایفه را توصیف می‌کند.

و در آخر دوباره به همان مطلبی که آغاز کرده بود برگشته، خلاصه‌ای از اصول سه‌گانه را بیان، و بر آنها استدلال می‌کند و سوره را ختم می‌نماید.

[توضیح و تفسیر آیات: "یس و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ... فَهُمْ غَافِلُونَ"]

"یس و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ... فَهُمْ غَافِلُونَ" خدای تعالی در این آیه به قرآن حکیم سوگند می‌خورد بر اینکه رسول خدا (ص) از مرسلین است. و اگر قرآن را به وصف حکیم توصیف کرد، برای این است که حکمت در آن جای گرفته، و حکمت عبارت است از معارف حقیقی و فروعات آن، از شرایع و عبرتها و مواعظ.

جمله "إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ" مطلبی است که به خاطر آن سوگند خورد- که بیانش گذشت و توصیف "صراط" به استقامت، به منظور توضیح بوده، و گر نه در معنای خود کلمه صراط استقامت خوابیده، چون صراط به معنای راه روشن و مستقیم است، و مراد از "صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" آن طریقی است که: عابر خود را به سوی خدا می‌رساند، یعنی به سعادت انسانی‌اش که مساوی است با قرب به خدا و کمال عبودیت. و در تفسیر سوره فاتحه مطالبی که برای اینجا مفید است گذشت.

جمله "تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ" وصف قرآن است، که چون از وصفیت قطع شده، باید آن را به فتحه خواند. و مصدر "تنزیل" به معنای مفعول است، و حاصل معنا این می‌شود که: منظورم از قرآن همین نازل شده‌ای است که خدای عزیز رحیم که عزت و رحمت در او مستقر است، نازلش کرده.

و اینکه در آخر خدا را به دو صفت عزت و رحمت ستوده برای اشاره به این معنا است که او قاهری است که مقهور کسی واقع نمی‌شود، غالبی است که از کسی شکست نمی‌خورد، پس اعراض اعراض کنندگان از

عبودیتش او را عاجز، و انکار منکرین خدایی‌اش، و تکذیب تکذیب کنندگان آیاتش، او را ذلیل نمی‌سازد، و او برای هر کس که تابع ذکر (قرآن) شود، و به غیب از او خشیت داشته باشد، دارای رحمتی واسع است، اما نه برای اینکه از پیروی آنان و ایمانشان به غیب استفاده کند، بلکه برای اینکه آنان را به سوی آنچه مایه کمال و سعادتشان است هدایت فرماید. پس او تنها به خاطر عزت و رحمتش رسول را فرستاده و قرآن بر او نازل کرده، قرآن حکیم، تا مردم را انذار کند، و در نتیجه کلمه عذاب بر بعضی، و کلمه رحمت بر بعضی دیگر مسلم شود.

"لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ" - این جمله، ارسال رسول و تنزیل قرآن را تعلیل می‌کند. معنایش این است که: ما تو را تنها به این غرض فرستادیم و قرآن بر تو نازل کردیم که مردمی را که پدرانشان انذار نشده بودند و غافل بودند، انذار کنی و بترسانی.

و در اینکه مراد از "قوم" چه کسانی است، دو احتمال هست:

احتمال اول اینکه: مراد قریش و آنان که ملحق به قریشند بوده باشد، در این صورت مراد از "آبای قریش" پدران نزدیک ایشان است که انذار نشده بودند، چون پدران دورتر ایشان امت اسماعیل ذبیح الله (ع)، و همچنین پیغمبرانی دیگر بودند که مبعوث بر عرب شدند، مانند: هود و صالح و شعیب (ع).

احتمال دوم اینکه: منظور از "قوم" همه مردم معاصر رسول خدا (ص) بوده باشند، چون رسول اسلام (ص) تنها به قریش مبعوث نبود، بلکه رسالتش جهانی و عمومی بود. در این صورت باز منظور از پدران بشر آن روز که انذار نشده بودند، همان پدران نزدیکشان است، چون آخرین رسولی که معروف است قبل از پیامبر اسلام مبعوث شده عیسی (ع) است، که او نیز مبعوث بر عامه بشر بود، ناگزیر منظور از پدران انذار نشده مردم، چند پشت پدرانی است که در فاصله زمانی بین عصر پیامبر اسلام و زمان عیسی (ع) در این چند صد ساله فترت قرار داشته‌اند.

[معنای آیه: "لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ ..."]

"لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ" لامی که بر سر جمله است لام قسم است، و معنایش این می‌شود که: سوگند می‌خورم که قول عذاب بر بیشترشان حتمی شد، و منظور از "ثابت شدن قول بر اکثریت" این است که: مصداقی شده باشند که قول بر آنان صادق باشد.

و مراد از قولی که بر آنان ثابت شده، کلمه عذاب است، که خدای سبحان در بدو خلقت در خطاب با ابلیس آن را گفت، و فرمود: "فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَتَّبَعُ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ"^۱.

و مراد از "پیروی شیطان" اطاعت او در هر دستوری است که به وسیله وسوسه و تزویر می دهد، به طوری که گمراهی او در نفس پیرو ثابت شود، و در دلش رسوخ کند، چون از این خطاب که به ابلیس کرده و فرموده: "إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ"^۲ برمی آید که پیروان شیطان چنین کسانی هستند.

[تمثیلی که حال کفار را در راه نیافتن و هدایت نشدنشان بیان می کند (إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا...)]

"إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ" کلمه "اعناق" جمع "عنق" - به دو ضمه - به معنای گردن است. و کلمه "اغلال" جمع "غل" - به ضمه غین - است، و غل - به طوری که بعضی^۳ گفته اند - به معنای هر وسیله ای (از قبیل طناب و زنجیر و امثال آن) است که با آن دست را برای شکنجه دادن و تشدید عذاب به گردن ببندند.

و کلمه "مقْمَحُونَ" اسم مفعول از ماده "اقماح" است و اقماع به معنای سر بلند کردن است. از این کلمه برمی آید غلهایی که در اهل دوزخ به کار می رود، طوری است که بین سینه تا زیر چانه آنان را پر می کند، به طوری که سرهایشان رو به بالا قرار می گیرد و دیگر نمی توانند سر را پایین آورند و راه پیش روی خود را ببینند، و آن را از چاه تمیز دهند. و اگر کلمه "اغلال" را نکره (بدون الف و لام) آورده، برای این بود که: به اهمیت و هول انگیزی آن اشاره کرده باشد.

و این آیه شریفه در مقام تعلیل آیه سابق است که می فرمود: "فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ"^۴.

"وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ" کلمه "سد" به معنای حائل بین دو چیز است. و جمله "من بین آیدیهیم و من خلفهیم" کنایه از همه جهات است. و کلمه "غشی" و "غشیان" به معنای پوشاندن است، مثلاً می گویند: "غشیه کذا" یعنی فلان چیز او را پوشاند و فرا گرفت. و نیز می گویند: "

^۱ (۱) حق - و من جز حق نمی گویم - این است که: هر آینه دوزخ را از تو و از هر کس از ایشان که پیروی کند از همه تان پر خواهم کرد. سوره ص، آیه ۸۵.
^۲ (۲) بدرستی بندگان من تنها مرا بندگی می کنند، و تو بر آنان دست نمی یابی، مگر تنها به کسانی از گمراهان که خودشان در پی تو هستند، و به درستی جهنم میعادگاه همه آنها است. سوره حجر، آیه ۴۳.

^۳ (۳) روح المعانی، ج ۲۲، ص ۲۱۴.

^۴ (۴) یعنی پس آنها ایمان نمی آورند چون سرهایشان از شدت نفوت و تکبر بالا است و نمی توانند راه را از چاه تشخیص دهند (مترجم).

أغشى الأمر فلانا" یعنی فلان گرفتاری شروع کرد فلانی را در خود فرو ببرد و بپوشاند. و این آیه شریفه متمم تعلیل سابق است. و جمله "جعلنا" در این آیه عطف است بر "جعلنا" در آیه قبلی.

و از تفسیر فخر رازی حکایت شده که در معنای تشبیهی که در این دو آیه آمده گفته است: مانعی که نمی‌گذارد آدمی در آیات خدا نظر کند، دو قسم است: یکی از نظر در آیات آنفس جلو می‌گیرد، و دیگری از نظر در آیات آفاق، موانع قسم اول را تشبیه کرده به غل و زنجیری که صاحبش را مقمح می‌کند، و نمی‌گذارد سر خود را پایین آورده و خود را نگاه کند، و چشم بر بدن خود بیفکند. و قسم دوم را تشبیه کرده به سدی که اطراف آدمی کشیده شده باشد و نگذارد انسان آفاق را ببیند و آیاتی که در آفاق هست برایش ظاهر گردد، کسی که مبتلا به این دو مانع شود به کلی از نظر کردن محروم می‌ماند.^۵

و معنای دو آیه این است که: کسانی که از این کفار ایمان نمی‌آورند، برای این است که ما در گردنشان غل افکنده‌ایم و دستشان را بر گردنشان بسته‌ایم، و غل تا چانه‌شان را فرا گرفته و سرهایشان را بالا نگه داشته، به همین حال هستند، و نیز از همه اطراف آنان سد بسته‌ایم، دیگر نه می‌توانند ببینند و نه هدایت شوند.

پس در این دو آیه حال کفار را در محرومیت از هدایت یافتن به سوی ایمان، و اینکه خدا آنان را به کیفر کفرشان و گمراهی و طغیانشان محروم کرده، مثل زده و مجسم ساخته است.

" وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ " این جمله عطف تفسیری و بیانی است، و تقریر است برای مضمون سه آیه قبل، و منظور از آنها را خلاصه‌گیری نموده و در عین حال زمینه‌چینی می‌کند برای آیه " إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ ... " احتمال هم دارد عطف بر جمله " لا يبصرون " بوده باشد و معنایش این باشد که: اینها نمی‌بینند، در نتیجه چه تو ایشان را انذار کنی و چه نکنی ایمان نخواهند آورد. ولی وجه اول به ذهن نزدیک‌تر است.

" إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ " انحصاری که کلمه "انما" آن را افاده می‌کند، به اصطلاح ادبیات، قصر افراد است - که معنایش در جلهای قبل گذشت - و مراد از "انذار" انذار مفید و مؤثر است. و مراد از "ذکر"، قرآن کریم است. و مراد از "اتباع ذکر" تصدیق قرآن است، و اینکه وقتی آیاتش تلاوت می‌شود، به سوی شنیدن آن متمایل شوی. و تعبیر به "اتباع" پیروی کرد" که صیغه ماضی است، برای اشاره به تحقق وقوع است. و مراد از خشیت رحمان به غیب "خشیت از خدا در عالم ماده، یعنی در پس پرده مادیت است قبل از آنکه با مرگ یا قیامت حقیقت مکشوف گردد.

بعضی^۶ از مفسرین گفته‌اند: یعنی در حالی که آن شخص از مردم غایب است، به خلاف منافق که چنین ایمانی ندارد. ولی این احتمال بعید است.

در این آیه شریفه "خشیت" متعلق شده است بر "اسم رحمان" که خود دلالت بر صفت رحمت خدا می‌کند، و امید امیدواران را تحریک و جلب می‌نماید، (با اینکه مقام خشیت اقتضا داشت یکی از صفات قهریه خدا را بکار ببرد)، و این به خاطر آن است که اشاره کند به اینکه خشیت مؤمنین ترسی است آمیخته با رجاء و این همان حالتی است که عبد را در مقام عبودیت نگه می‌دارد، در نتیجه نه از عذاب معبودش ایمن می‌شود و نه از رحمت خدا نومید.

و اگر کلمه "مغفره" و نیز "اجر کریم" را نکره آورد، برای اشاره به اهمیت و عظمت آن دو است، یعنی: "او را به آمرزش عظیمی از خدا و اجر کریمی بشارت بده که با هیچ مقیاسی نمی‌توان آن را اندازه‌گیری کرد، و آن عبارت است از بهشت". و دلیل بر همه نکاتی که ما آوردیم، سیاق آیه است نه الفاظ آن.

و معنای آیه این است که: تو تنها کسی را انذار می‌کنی، یعنی انذارت تنها در کسی نافع و مؤثر است که تابع قرآن باشد، و چون آیات قرآن تلاوت می‌شود، دلش متمایل بدان می‌شود، و از رحمان خشیتی دارد آمیخته با رجاء، پس تو او را به آمرزشی عظیم، و اجری کریم بشارت ده که با هیچ مقیاسی اندازه‌گیری نمی‌شود.

[معنای جمله: "نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ" و بیان اینکه نامه اعمال کتابی غیر از لوح محفوظ (امام مبین) می‌باشد]

"إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ" مراد از "احیای موتی" زنده کردن ایشان برای جزا است. و مراد از "ما قَدَّمُوا" اعمالی است که قبل از مرگ خودشان کردند و از پیش، برای روز جزای خود فرستادند، و مراد از "آثارهم" باقیاتی است که برای بعد از مردن خود بجای گذاشتند که یا سنت خیری است که مردم بعد از او به آن سنت عمل کنند، مانند علمی که از خود به جای گذاشته، مردم بعد از او از آن علم بهره‌مند شوند، و یا مسجدی که بنا کرده تا مردم بعد از او در آن نماز بخوانند، و یا وضوخانه‌ای که مردم در آن وضو بگیرند. و یا سنت شری است که باب کرده و مردم بعد از او هم به آن سنت عمل کنند، مانند اینکه محلی برای فسق و نافرمانی خدا بنا نهاده، همه اینها آثار آدمی است که خدا به حسابش می‌آورد.

و مراد از نوشتن " ما قَدَّمُوا" و نوشتن " اثار" ثبت آن در صحیفه اعمال، و ضبطش در آن به وسیله مامورین و ملائکه نویسنده اعمال است و این کتابت غیر از کتابت اعمال و شمردن آن در " امام مبین" است که عبارت است از لوح محفوظ.

" وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ" - منظور از " امام مبین" لوح محفوظ است، لوحی که از دگرگون شدن و تغییر پیدا کردن محفوظ است، و مشتمل است بر تمامی جزئیاتی که خدای سبحان قضایش را در خلق رانده، در نتیجه آمار همه چیز در آن هست، و این کتاب در کلام خدای تعالی با اسمهای مختلفی نامیده شده لوح محفوظ، ام الکتاب، کتاب مبین، و امام مبین، که در هر یک از این اسمای چهارگانه عنایتی مخصوص هست.

و شاید عنایت در نامیدن آن به امام مبین، به خاطر این باشد که بر قضاهاى حتمی خدا مشتمل است، قضاهاىی که خلق تابع آنها هستند و آنها مقتداى خلق.

و آیه شریفه نسبت به ما قبل در معنای تعلیل است، گویا فرموده آنچه گفتیم و آنچه از اوصاف آنان که کلمه عذاب بر ایشان حتمی شده برشمردیم، و آنچه در باره پیروان قرآن گفتیم که به غیب از پروردگارشان خشیت دارند، همه مطابق با واقع است زیرا زمام حیات همه به دست ماست، و اعمال و آثارشان نزد ما محفوظ است، پس ما در هر حال به سرانجام هر یک از دو گروه، علم و اطلاع داریم.

بحث روایتی [روایاتی در باره نزول آیه: " وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا ... " در ماجرای سوء قصد ابو جهل و یارانش به پیامبر (صلی الله علیه و آله)]

در همان تفسیر در روایت ابی الجارود، از امام باقر (ع) آمده که در ذیل جمله " وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ" فرموده: یعنی هدایت را نمی بینند، چون خدا گوش و چشم و دل و اعمالشان را از اینکه هدایت شوند گرفته است این آیه در باره ابو جهل بن هشام و چند تن از خاندان وی نازل شده، و جریان چنین بوده که رسول خدا (ص) برخاست نماز بخواند، ابو جهل (لعنة الله عليه) هم سوگند خورده بود هر وقت او را دید نماز می خواند فرقهش را بشکافد، پس ابو جهل آمد در حالی که سنگی هم به دست داشت، و رسول خدا (ص) را دید که مشغول نماز است، هر چه دست بلند کرد تا سنگ را به طرف آن جناب پرتاب کند، خدا دستش را در گردنش بخشکانید و نتوانست پایین بیاورد، و سنگ هم در دستش نمی چرخید، ناگزیر به طرف اصحاب خود برگشت، آن وقت سنگ از دستش بیفتاد.

بعد از او مردی دیگر برخاست که او نیز از فامیل‌های ابو جهل بود، گفت من او را می‌کشم، همین که نزدیکش شد، گوش به قرائت او داد و دلش پر از رعب گشته برگشت و به یاران خود گفت: بین من و او چیزی به شکل "فحل - شتر نر" فاصله شد، و با دنب خود به من اعلام خطر کرد، و من ترسیدم نزدیکش شوم.

خداوند فرموده: "وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ". هم چنان که تاریخ ثابت کرده که بنی مخزوم (ابو جهل و یارانش) احدی ایمان نیاوردند.^۷

مؤلف: نظیر این روایت را الدر المنثور از بیهقی در دلایل از ابن عباس روایت کرده، و در روایت او آمده: جمعی از بنی مخزوم با یکدیگر علیه رسول خدا (ص) توطئه کردند تا او را به قتل برسانند، از آن جمله ابو جهل و ولید بن مغیره بودند، روزی در حالی که آن جناب به نماز ایستاده بود، صدای قرائتش را شنیدند، ولید را فرستادند تا او را به قتل برسانند، ولید تا نزدیک محلی که آن جناب ایستاده بود آمد، ولی دید صدای قرائتش می‌آید اما خودش نیست، او برگشت و جریان را نقل کرد. ناگزیر دسته جمعی آمدند و تا آنجا که نماز می‌خواند آمدند و صدایش را شنیدند، به سوی او رفتند، دیدند صدایش از پشت سرشان می‌آید، و بالأخره به او دست نیافته برگشتند و آیه "وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا" در این باره نازل شده است.^۸ حق مطلب این است که: آیات شریفه مورد بحث یک دفعه و با یک نظم و سیاق نازل شده، و در آن، حال مردم را در هنگام شنیدن دعوت و انذار پیامبر بیان می‌کند و می‌فرماید: مردم در برابر دعوت آن جناب دو دسته شدند، و این منافات ندارد که داستان ابو جهل و مستور شدن رسول خدا (ص) از دشمن مقارن این آیات اتفاق افتاده باشد.

[چند روایت در باره عمل، در ذیل جمله: "وَنَكْتَبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ"، و در باره اینکه "امام مبین" علی علیه السلام است]

در همان کتاب آمده که: ابن ابی حاتم، از جریر بن عبد الله بجلی روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هر کس سنت نیکی را باب کند، مادامی که در دنیا مردمی به آن سنت عمل می‌کنند، ثواب آن اعمال را به حساب این شخص هم می‌گذارند، بدون اینکه از اجر عامل آن کم بگذارند، و هر کس سنت زشتی در بین مردم باب کند، مادامی که در دنیا مردمی به این سنت عمل می‌کنند و زر آن عمل‌ها را به حساب او نیز

^۷ (۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲.

^۸ (۲ و ۳ و ۴) الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۵۸.

می‌گذارند، بدون اینکه از وزر عامل آن کم بگذارند. آن گاه این آیه را تلاوت کردند: " وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ"^۹.

و در تفسیر قمی در ذیل جمله " وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ " فرموده: یعنی در کتابی مبین، و آن محکم است، یعنی تاویل نمی‌خواهد. و ابن عباس از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود: به خدا سوگند منم امام مبین، که ما بین حق و باطل جدایی می‌اندازم، و این را از رسول خدا (ص) ارث برده‌ام!^{۱۰}

و در کتاب معانی الاخبار به سند خود از ابی الجارود، از امام باقر از پدرش، از جدش (ع) از رسول خدا (ص) روایت آورده که در ضمن حدیثی در باره علی (ع) فرمود: او امامی است که: خدای تعالی علم هر چیزی را در او احصاء کرده است!^{۱۱}

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۳۲]

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷) قَالُوا إِنَّا نَطِيرُنَا بِكُمْ لَيْلًا لَمَّا تَتْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أ إِنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹) وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَ مَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أ اتَّخَذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لَا يُنْقِذُون (۲۳) إِنْئِي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) إِنْئِي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱) وَ إِنْ كُلُّ لَمَامًا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲)

^۹ (۱ و ۲ و ۳) الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۶۰.

^{۱۰} (۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲.

^{۱۱} (۵) معانی الاخبار، ص ۹۵، ط جامعه مدرسین.

ترجمه آیات

مردم قریه را برایشان مثل بیاور که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند (۱۳). آن زمان که ما دو نفر از رسولان را به سوی ایشان گسیل داشتیم و آن دو را تکذیب کردند پس به وسیله رسول سومی آن دو رسول را تقویت کردیم و همگی گفتند که ما فرستاده به سوی شما ایم (۱۴). گفتند شما به جز بشری مثل ما نیستید و رحمان هیچ پیامی نازل نکرده و مدعای شما به جز دروغ نمی‌تواند باشد (۱۵). گفتند: پروردگار ما می‌داند که ما فرستادگان به سوی شما ایم (۱۶). و ما به جز رساندن پیام او به طور آشکار وظیفه دیگری نداریم (۱۷). گفتند ما شما را بد قدم و نحس می‌دانیم اگر دست از گفته خود بردارید قطعاً سنگسارتان می‌کنیم و از ناحیه ما عذابی دردناک به شما خواهد رسید (۱۸). (رسولان) گفتند نحوست با خود شماست که وقتی تذکرتان می‌دهند حق را نمی‌پذیرید بلکه شما مردم مسرف و متجاوزید (۱۹). و از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم! فرستادگان خدا را پیروی کنید (۲۰). پیروی کنید کسانی را که هم راه‌یافتگانند و هم به طمع مزد شما را به پیروی خود نمی‌خوانند (۲۱). و چرا من آفریننده خود را نپرستم در صورتی که بازگشت شما به سوی او است (۲۲). آیا به جای او خدایانی دیگر اتخاذ کنم که اگر خدای رحمان ضرری برایم بخواهد شفاعت آنها هیچ دردی از من دوا و از آن ضرر نجاتم نمی‌دهند (۲۳). مسلم است که من در این صورت در ضلالتی روشن قرار گرفته‌ام (۲۴). من به پروردگار شما رسولان ایمان می‌آورم و شما بشنوید تا فردا شهادت دهید (۲۵). (مردم او را کشتند) در همان دم به او گفته شد به بهشت درآی و او که داشت داخل بهشت می‌شد گفت ای کاش مردم من می‌دانستند چه سعادت نصیب شده (۲۶). می‌دانستند چگونه پروردگارم مرا بیامرزید و مرا از مکرمین قرار داد (۲۷). و ما برای هلاک ساختن مردم او لشکری از آسمان نفرستادیم و نباید هم می‌فرستادیم (۲۸). چون از بین بردن آنها به بیش از یک صیحه نیاز نداشت آری یک صیحه برخاست و همه آنها درجای خود خشکیدند (۲۹). ای حسرت و ندامت بر بندگان من که هیچ رسولی نزدشان نیامد مگر آنکه به جز استهزاء عکس‌العملی نشان ندادند (۳۰). آیا ندیدند چقدر از اقوام قبل از ایشان را هلاک کردیم و دیگر به سوی آنان بر نمی‌گردند (۳۱). با اینکه هیچ یک از آنان نیست مگر آنکه همگی نزد ما حاضر خواهند شد (۳۲).

بیان آیات [انذار و تبشیر کسانی که "سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم" به منظور اتمام حجت و رسیدن آنان به کمال شقاوت است]

این آیات مثلی است مشتمل بر انذار و تبشیر که خدای سبحان آن را برای عموم مردم آورده که در آن به رسالت الهی و تبعات و آثار دعوت به حق اشاره می‌کند که عبارت است از مغفرت و اجر کریم برای هر کس

که ایمان آورد و پیروی ذکر (قرآن) کند و از رحمان بغیب خشیت داشته باشد، و نیز عبارت است از عذاب الیم برای هر کس که کفر بورزد و آن دعوت را تکذیب کند. و نیز به وحدانیت خدای تعالی، و مساله معاد و برگشت همه مردم به سوی او اشاره می‌نماید.

در اینجا ممکن است این اشکال به ذهن کسی وارد شود که: در آیات قبل می‌فرمود: آنها که کلمه عذاب علیه آنان ثابت شده، ایمان نمی‌آورند، چه اندازشان بکنی و چه نکنی، آن وقت در این آیات، خودش آنها را انذار می‌کند.

جواب این اشکال این است که: منافاتی بین این دو دسته آیات نیست، برای اینکه منظور از آیات مورد بحث این است که با ابلاغ انذار، حجت بر آنها تمام شود، و شقاوتشان به حد کمال برسد، البته از طرف دیگر مؤمنین هم سعادتشان به حد کمال برسد.

" إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ " کلمه " عززنا " از تعزیز است که: مصدر باب تفعیل از ماده عزت است، و " عزت " به معنای نیرو و شوکت و آسیب‌ناپذیری است. و جمله " إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ " بیان تفصیلی جمله " إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ " است.

و معنای آیه این است که: برای آنها مثل بزن اصحاب قریه را که در زمانی می‌زیستند که ما دو تا از رسولان خود را به سویشان فرستاده بودیم و مردم آن دو را تکذیب کرده بودند و ما آن دو را به رسول سوم تقویت کردیم، و این سه رسول گفتند: ای مردم! ما از جانب خدا به سوی شما فرستاده شده‌ایم.

[وجه اینکه در نقل تکذیب پیامبران توسط مشرکین فرمود: " قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ "]

" قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ " این آیه می‌گوید: " ما انسانیم و شما هم بشر هستید، و چیزی را در خودتان سراغ ندارند، و آن وقت حکم خود را به انبیا هم سرایت داده، می‌گفتند: پس آنها هم پیغمبر نیستند، چون حکم امثال، یکی است.

و بر این اساس معنای جمله " وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ " چنین می‌شود: خدا هیچ وحیی نازل نکرده، چون اگر وحیی بر بشری نازل کرده بود ما نیز در نفوس خود از آن خبردار می‌شدیم و خدا به ما هم وحی می‌کرد. همانطور که شما ادعای آن را می‌کنید.

و اگر از خدای تعالی تعبیر به "رحمان" کردند، برای این است که مشرکین عرب مانند همه بت پرستان خدا را قبول داشتند، و او را به صفات کمال متصف می دانستند، چیزی که بود در تفسیر آن صفات با هم اختلاف داشتند، صابئی ها آن صفات را به نفی معنا می کردند، و به جای اینکه بگویند خدا عالم است می گفتند جاهل نیست، و همچنین در مورد سایر صفات، مانند قدرت، خالقیت، رحمت، ملک و غیر اینها.

با این تفاوت که مشرکین می گفتند: این خدای دارای چنین صفات، امر تدبیر مخلوقات را به مقریین درگاه خود، مانند ملائکه واگذار نموده و دیگر خودش در تدبیر عالم هیچ کاره است، ارباب و مدبران عالم، ملائکه و آلهه هستند، و اما خدا (عز اسمه)، او تنها در این ارباب، ربوبیت و تدبیر دارد، پس خدا رب ارباب و الهه است.

ممکن هم هست اسم رحمان تنها در حکایت قصه آمده باشد نه در خود قصه، به این معنا که اهل قریه نگفته باشند "و رحمان چیزی نازل نکرده شما دروغ می گوئید" بلکه یا گفته باشند "خدا چیزی نازل نکرده"، و یا "چیزی نازل نشده"، و آن گاه قرآن در نقل قصه کلمه "رحمان" را آورده باشد، تا به حلم و رحمت خدای تعالی در قبال انکار و تکذیب حق صریحی که مشرکین داشتند اشاره کند.

و جمله "إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ" به منزله نتیجه است برای صدر آیه، و حاصل کلامشان این می شود که: شما هم بشری هستید مثل ما، و ما با اینکه مثل شما بشر هستیم در نفس خود چیزی از وحی که ادعا می کنید به شما نازل شده نمی یابیم، و چون شما هم مثل مایید، پس رحمان هیچ وحیی نازل نکرده، و شما دروغ می گوئید، و چون غیر از این ادعا ادعای دیگری ندارید پس غیر از دروغ چیز دیگری ندارید.

و با این بیان نکته حصر در جمله "إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ" روشن شد، و همچنین وجه اینکه چرا فعل را نفی کرد (و گفت: شما دروغ می گوئید ولی اسم فاعل را نفی نکرد) و نفرمود: "شما نیستید مگر دروغگو" برای اینکه مراد، تکذیب و نفی فعل در حال گفتگو بوده، نه مستمرا و در آینده (چون اسم فاعل زمان حال و آینده را به طور استمرار شامل می شود، به خلاف فعل، که تنها شامل حال و آینده می شود).

"قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ" خدای تعالی در این قصه حکایت نکرده که رسولان در پاسخ مردم که گفتند: "ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا... - شما جز بشری چون ما نیستید..."، چه جوابی دادند، در حالی که در جای دیگر از رسولان امتهای گذشته حکایت کرده که در پاسخ مردم خود که گفته

بودند: "إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا - شما جز بشری چون ما نیستید" گفتند: "إِنَّ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ" که بیانش گذشت.

بلکه تنها از آن رسولان حکایت کرده که به قوم خود گفتند: ما فرستاده خدا به سوی شما و مامور تبلیغ رسالت او هستیم، و جز این شانی نداریم و احتیاجی نداریم به اینکه ما را تصدیق بکنید و به ما ایمان بیاورید، تنها برای ما این کافی است که: خدا می داند که ما فرستاده او هستیم و ما به بیش از این هم احتیاج نداریم.

پس در جمله "قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ" رسولان از رسالت خود خبر می دهند، و کلام خود را با حرف "ان- به درستی که" و حرف "لام- هر آینه" تاکید کرده اند، و نیز به منظور تاکید کلام خود، پروردگار خود را شاهد گرفته اند که "ربنا يعلم- پروردگار ما می داند".

و جمله "رَبُّنَا يَعْلَمُ" معترضه و به منزله سوگند است، و به آیه چنین معنا می دهد: ما فرستادگان به سوی شما ایم، و در ادعای رسالت صادقیم، و این دلیل ما را بس که خدایی که ما را به سوی شما فرستاده خود شاهد این مدعای ماست، و دیگر ما حاجتی نداریم به اینکه شما هم ما را تصدیق بکنید، و از تصدیق شما سودی عاید ما نمی شود، تا در صدد جلب تصدیق شما برآئیم، بلکه آنچه برای ما مهم است این است که: رسالت خود را انجام بدهیم و حجت تمام شود.

"وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ" - کلمه "بلاغ" به معنای تبلیغ است و مراد از آن، تبلیغ رسالت است، و معنای جمله این است که: ما مامور نشده ایم مگر تنها به اینکه رسالت خدا را به شما ابلاغ کنیم و حجت را تمام نماییم.

"قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ" گویندگان این سخن مردم قریه اند، و روی سخنشان با رسولان است. و کلمه "تطیرنا" از مصدر تطیر است که به معنای شوم دانستن و فال بد زدن به چیزی است، و اینکه گفتند: "اگر دست از حرفهایتان برندارید شما را سنگسار می کنیم و عذابی دردناک به شما خواهد رسید" تهدید رسولان است از سوی مردم.

و معنای آیه این است که: مردم قریه به رسولان گفتند: ما شما را بد قدم و شوم می دانیم، و سوگند می خوریم که اگر دست از سخنان خود برندارید و تبلیغات خود را ترک نکنید و هم چنان به کار دعوت بپردازید، ما شما را سنگباران می کنیم، و از ما به شما عذابی دردناک خواهد رسید.

۱۲ (۱) درست است که ما جز بشری چون شما نیستیم، و لیکن خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می گذارد. سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

[معنای جمله: "طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ" که رسولان (ع) به مکذبان خود گفتند]

"قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أِنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ" این سخن پاسخ رسولان به اهل قریه است. و کلمه "طائر" در جمله "طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ" در اصل طیر (مرغی چون کلاغ) است که عرب با دیدن آن فال بد می‌زد، و سپس مورد استعمالش را توسعه دادند و به هر چیزی که با آن فال بد زده می‌شود طیر گفتند، و چه بسا که در حوادث آینده بشر نیز استعمال می‌کنند، و چه بسا بخت بد اشخاصی را طائر می‌گویند، با اینکه اصلاً بخت امری است موهوم، ولی مردم خرافه‌پرست آن را مبدأ بدبختی انسان و محرومیتش از هر چیز می‌دانند.

و به هر حال اینکه فرمود: "طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ" ظاهر معنایش این است که: آن چیزی که جا دارد با آن فال بد بزنی آن چیزی است که با خودتان هست، و آن عبارت است از حالت اعراضی که از حق دارید و نمی‌خواهید حق را که همان توحید است بپذیرید، و اینکه به سوی باطل یعنی شرک تمایل و اقبال دارید.

بعضی^{۱۳} از مفسرین گفته‌اند: "معنایش این است که طائر شما یعنی بهره و نصیب شما از خیر و شر با خود شماست، و آن اعمال نیک و بد شماست اگر خیر باشد، بهره شما خیر می‌شود، و اگر شر باشد شر می‌شود." (دقت فرمایید) که این مفسر طائر را به معنای دوم (حوادث آینده) گرفته، و لیکن جمله بعدی آیه که می‌فرماید: "أِنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ" با معنای اول مناسب‌تر است.

"وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ" اقصای مدینه "به معنای دورترین نقطه آن نسبت به ابتدای فرضی آن است. در اول کلام قریه آورده بود، و در این جا از آن به مدینه تعبیر کرد، تا بفهماند قریه مذکور بزرگ بوده. و کلمه "سعی" به معنای سریع راه رفتن است.

و خدای سبحان در کلامش هیچ کس به جز ملائکه را به صفت مکرم توصیف نکرده، تنها ملائکه مقرب درگاهش و بندگان خالصش را به این وصف ستوده، و از آن جمله این مرد است که با مردم مخاصمه و احتجاج کرده و بر آنان غلبه جسته و حجت قوم را بر اینکه پرستش خدا جایز نیست و تنها باید آلهه را پرسید باطل نموده و در مقابل اثبات کرده است که تنها باید خدا را پرستید، و رسولان او را در دعوی رسالت تصدیق نموده و سپس به آنان ایمان آورده است.

"اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ" در این آیه شریفه، بیانی است بر جمله "اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ" که در آیه قبلی بود، و به جای کلمه "مرسلین" در آن آیه جمله "مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ" را در اینجا

^{۱۳} (۱) روح المعانی، ج ۲۲، ص ۲۲۴.

آورده تا به علت متابعت مرسلین اشاره کرده باشد و بفرماید اینکه گفتیم رسولان را پیروی کنید علتش این است که رسولان خودشان راه یافته‌اند، و در راهنمایی شما هم مزدی نمی‌خواهند.

اما اینکه راه یافته‌اند، برای این است که: حجت بر حقانیت آنان و صدق مدعای آنان یعنی توحید خدا قائم است، و آن حجت عبارت است از کلام آن مرد که گفت: "وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي ... وَلَا يُنْقِدُونِ".
و اما اینکه رسولان مزدی از مردم نمی‌خواستند، دلیلش کلام خود ایشان است که گفتند: "رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ" که بیانش گذشت.

و با این بیانی که ما ذکر کردیم، بیان قبلی ما هم تایید می‌شود که گفتیم در جمله "رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ" منظورشان این است که: بفهمانند ما از مردم نه اجری می‌خواهیم و نه غیر آن.

"وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أَاتَّخَذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً ... وَلَا يُنْقِدُونَ"

آن مرد در این آیه و آیه بعدی‌اش شروع کرده به استدلال تفصیلی بر توحید و نفی آلهه، و برای این منظور سیاق تکلم وحده را برگزیده مگر در یک جمله معترضه که وسط کلام آورده و با سیاق خطاب فرموده: "وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ" - به سوی او برمی‌گردید.

و این برگزیدن برای این است که خود را بدان جهت که یک انسان است، و خدا او را ایجاد کرده محاکمه کند، و آن گاه هر حکمی که علیه خود کرد، در هر انسان دیگری مثل خودش جاری سازد، چون افراد یک نوع همه مثل همنند، پس اینکه گفت: "و چرا خدایی را که مرا آفریده نپرستیم؟" در معنای این است که گفته باشد: "و چرا انسان خدایی را که خلقش کرده نپرستد" و آیا کسی که انسان باشد غیر از خدا، آلهه دیگری می‌گیرد؟

و اگر از خدای تعالی تعبیر آورد به "الَّذِي فَطَرَنِي" برای این است که به علت حکم اشاره کرده و بفهماند که چون لازمه فطر و ایجاد انسان بعد از آنکه عدم بود، بازگشت همه چیز انسان به خدای تعالی است، چه ذاتش و چه صفاتش و چه افعالش، و نیز لازمه‌اش این است که قیام همه چیز انسان به او باشد، و او مالک آدمی و همه چیز او باشد.

در نتیجه برای انسان به غیر از عبودیت محض چیزی نیست، بنا بر این بر او لازم است که خود را در مقام عبودیت نصب کرده و آن را نسبت به خدای تعالی اظهار بدارد، و این همان عبادت است. پس باید او را عبادت کند، چون از اهلیت پرستش دارد.

" قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ " خطاب در این آیه به رجل نامبرده است- به طوری که از سیاق برمی آید- اشاره می کند به اینکه مردم قریه آن مرد را کشتند، و خدای تعالی از ساحت عزتش به وی خطاب کرد که داخل بهشت شو. و مؤید این احتمال جمله بعد است که می فرماید: " و مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ "، چون در آیه مورد بحث جمله " قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ "، به جای خبر از کشته شدن مرد نشسته تا اشاره باشد به اینکه بین کشته شدن آن مرد به دست مردم قریه، و ما بین امر به داخل شدنش در بهشت، فاصله چندانی نبوده، آن قدر این دو به هم متصل بودند که گویی کشته شدنش همان و رسیدن دستور به داخل بهشت شدنش همان.

[توضیحی راجع به " جنت " در آیه " قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ " و اینکه خطاب کننده کیست]

مراد از " جنت " بهشت برزخ است نه بهشت آخرت.

جمله " قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ " استینافی است، و مانند جمله قبلی اش به منزله جوابی است از سؤال تقدیری، گویا شخصی پرسیده بعد از آنکه رسولان را تایید کرد، چه شد؟ در پاسخ فرموده: " قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ " دوباره پرسیده: بعد از آن چه شد؟ در جواب فرموده: " قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ... " و این سخن را بدان جهت گفته که خواسته است همان طور که در حال حیات مردم را نصیحت می کرده، در حال مرگ نیز نصیحت و خیرخواهی کند.

کلمه " ما " در جمله " بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي " مصدریه است، که فعل " غفر " را مبدل به مصدر می کند، و معنایش چنین می شود: " یا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِغَفْرَانِ رَبِّي آيَا - ای کاش قوم من می دانستند آمرزش پروردگار من مرا " و جمله " و جعلني " عطف است بر جمله " غفر " و معنایش این است که: " ای کاش به آمرزش خدا مرا، و به اینکه از مکرمینم قرار داد، علم پیدا می کردند "

[مراد استعمال وصف " مکرم - اکرام شده " در آیات قرآن]

بنده ای که برخوردار از نعمت های خدا است، و یا نزد خدا محترم است، جزو مکرمین شمرده نمی شود، یعنی کلمه " مکرمین " به طور اطلاق در باره او به کار نمی رود، تنها این کلمه علی الاطلاق در باره دو طائفه از خلائق خدا به کار می رود: یکی ملائکه که در آیه " بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ " ^{۱۴} به کار رفته، و دیگری در افرادی از مؤمنینی که ایمان شان کامل بوده باشد، حال چه اینکه از مخلصین - به

^{۱۴} (۳) بلکه بندگان مقرب خدا هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان او کنند. سوره انبیاء، آیه ۲۶ و ۲۷.

کسره لام- باشند، که در آیه "أُولَئِكَ فِي جَنَّتٍ مُّكْرَمُونَ"^{۱۵} نامشان آمده، و یا از مخلصین- به فتحه لام- باشند که در آیه "إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ... وَ هُمْ مُكْرَمُونَ"^{۱۶} ذکر خیرشان شده.

"وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ" ضمیر در "قومه" و در "بعده" هر دو به کلمه "رجل" برمی‌گردد. و معنای "من بعده"، "من بعد قتله" است، و کلمه "من" اولی و سومی ابتدایی است، و دومی زایده است که صرفاً نفی را تأیید می‌کند، و معنایش این است که: "ما بعد از قتل او، دیگر هیچ لشکری از آسمان بر قوم او نازل نکردیم، و نازل کننده هم نبودیم".

این آیه زمینه چینی برای آیه بعدی است و برای بیان این معنا است که کار و هلاکت آن قوم در نظر خدای تعالی بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا بود، و خدا انتقام آن مرد را از آن قوم گرفت و هلاکشان کرد، و هلاک کردن آنها برای خدا آسان بود و احتیاج به عده و عده‌ای نداشت، تا ناگزیر باشد از آسمان لشکری از ملائکه بفرستد تا با آنها بجنگند و هلاکشان کنند، و به همین جهت در هلاکت آنان و هلاکت هیچ یک از امت‌های گذشته این کار را نکرد، بلکه با یک صیحه آسمانی هلاکشان ساخت.

[هلاک شدن قوم مکذب با صیحه‌ای واحد]

"إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ" یعنی آن امری که به مشیت ما سبب هلاکت آنان گردید، غیر از یک صیحه چیز دیگری نبود.

و معنای آیه این است که: سبب هلاکت اهل قریه امری بود که آسان‌تر از آن دیگر تصور نداشت، و آن یک صیحه بود که به ناگهانی برخاست، و مردم را در جای خود بخشکانید، مردمی بی سر و صدا و بی حس و حرکت شدند، به طوری که صدای آهسته هم از ایشان شنیده نمی‌شد، تا آخرین نفر مردند و بی حرکت شدند.

"يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ" یعنی ای حسرت و ندامت بر بندگان. و این تعبیر بلیغ‌تر از آن است که ندامت را برای آنان اثبات کند، مثلاً بفرماید: مردم قریه دچار ندامت و حسرت شدند. و اما سبب حسرت و اینکه چرا دچار آن شدند، در جمله "مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ ... آمده و می‌فرماید:" به علت این دچار حسرت شدند که هر چه رسول به سویشان آمد، به استهزایش پرداختند".

^{۱۵} (۴) اینان در هشت‌هایی مکرمند. سوره معارج، آیه ۳۵.

^{۱۶} (۵) جز بندگان پاک خدا ... و آنان محترمند. سوره صافات، آیه ۴۰ و ۴۲.

از این سیاق به خوبی برمی آید که مراد از "عباد"، عموم مردم است، و خواسته حسرت را بر آنان تاکید کند، می فرماید: چه حسرتی بالاتر از این که اینان بنده بودند و دعوت مولای خود را رد کرده ترمرد نمودند، و معلوم است که رد دعوت مولا شنیع تر است از رد دعوت غیر مولا و ترمرد از نصیحت خیرخواهان دیگر.

" اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ اَنْهُمْ اِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ" در این جمله همان کسانی را که در جمله قبل علیه ایشان به حسرت ندا می شد توییح می کند. و کلمه "من القرون" بیان کلمه "کم" است، و "قرون" جمع "قرن" است، که به معنای مردمی است که در یک عصر زندگی کنند.

و جمله " اَنْهُمْ اِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ" بیان جمله " كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ" است، و ضمیر جمع اولی به قرون، و دومی و سومی به عباد برمی گردد.

و معنای آیه این است که: آیا از بسیاری هلاک شدگان عبرت نمی گیرند که در قرون گذشته به امر خدا هلاک شدند؟ و به اخذ الهی ماخوذ گشتند، و دیگر به عیش و نوش در دنیا بازنخواهند گشت؟

" وَ اِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ" معنای آیه این است که: " بدون استثناء همه شان دسته جمعی در روز قیامت برای حساب و جزا نزد ما حاضر خواهند شد. بنا بر این آیه شریفه در معنای آیه " ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهٗ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ" ^{۱۷} می باشد.

بحث روایتی [روایاتی در باره داستان فرستادگان عیسی (ع) و مؤمنی که مردم را به پیروی آن

رسولان دعوت کرد و ...]

در مجمع البیان می گوید: نقل می کنند که عیسی (ع) دو نفر از حواریین را به عنوان رسول به شهر انطاکیه گسیل داشت، این دو نفر وقتی به نزدیکی های شهر رسیدند، پیر مردی را دیدند که چند گوسفند خود را می چرانید، و این پیر مرد همان حبیب صاحب داستان سوره " یس" است - رسولان عیسی (ع) بر او سلام کردند، پیر مرد از آن دو پرسید: شما کی هستید؟ گفتند: ما رسولان عیسییم، آمده ایم شما اهل شهر را دعوت کنیم به اینکه از پرستش بت ها دست برداشته، خدای رحمان را پرستید.

پیر مرد پرسید آیا با شما معجزه ای هم هست؟ گفتند: آری ما بیماران را شفا می دهیم، و کوری و برص را بهبودی می بخشیم، پیر مرد گفت: من پسری دارم که سالها بستری و مریض است، رسولان گفتند: ما را به منزلت نزد او ببر، تا از حال او مطلع شویم، پیر مرد رسولان را به خانه برد. رسولان دست بر بدن او کشیدند،

^{۱۷} (۲) آن روز، روزی است که مردم در آن جمع خواهند شد. و آن روزی است مشهود. سوره هود، آیه ۱۰۳.

در دم شفا یافته به اذن خدا در حالی که صحیح و سالم بود از بستر برخاست، این خبر در شهر پیچید، و خداوند به دست آن دو جمع کثیری از بیماران را شفا داد.

مردم انطاکیه پادشاهی داشتند که بت می پرستید، چون خبر رسولان به گوش او رسید احضارشان کرد، و پرسید: شما کی هستید؟ گفتند: ما فرستادگان عیسی (ع) هستیم، آمده ایم تو را از پرستش بت‌ها که نه می شنوند و نه می بینند، به پرستش کسی دعوت کنیم که هم می شنود و هم می بیند. شاه پرسید: مگر ما به غیر از این بت‌ها خدا هم داریم؟

گفتند: بله، کسی که تو را و خدایان تو را ایجاد کرده. شاه در پاسخ گفت: باشید تا در امر شما فکر کنم. پس مردم آن دو رسول را در بازار دستگیر نموده و کتک زدند^{۱۸}.

صاحب مجمع البیان، سپس از وهب بن منبه نقل می کند که گفته: عیسی (ع) این دو رسول را به انطاکیه فرستاد. رسولان به انطاکیه رفتند، و به حضور شاه نرفتند و اقامتشان در آن شهر به طول انجامید تا آنکه روزی شاه از دربار بیرون آمد، پس این دو نفر تکبیر و ذکر خدا گفتند. شاه سخت در خشم شد، و دستور داد آن دو رسول را به زندان برده و به هر یک صد تازیانه بزنند.

بعد از آنکه شاه رسولان را تکذیب کرد و تازیانه زد، عیسی (ع) شمعون صفا، بزرگ حواریین را فرستاد، تا به کار آن دو رسیدگی نموده یاریشان کند. شمعون به طور ناشناس وارد انطاکیه شد و با اطرافیان شاه معاشرت آغاز کرد، تا جایی که سخت با وی مانوس شدند، و نزد شاه از او به خیر و خوبی یاد کردند. شاه او را به حضور طلبید و معاشرتش را پسندید و با او مانوس گشته، مورد احترامش قرار داد.

آن گاه روزی شمعون به شاه گفت: من شنیده ام دو نفر را به جرم اینکه تو را به دین دیگری غیر از دینی که داری، دعوت کرده اند، زندانی کرده ای و شلاق زده ای، آیا هیچ سخن آن دو را گوش دادی ببینی چه می گویند؟ شاه گفت: واقعش این است که خشم من نگذاشت که به سخن آن دو گوش دهم، شمعون گفت: حال اگر شاه صلاح بداند خوب است آن دو را بخواهد تا از مطالب و خواسته های آن دو مطلع شویم.

شاه این رأی را پسندید، و آن دو رسول را به حضور طلبید، شمعون (با اینکه آن دو را می شناخت، و آن دو وی را می شناختند، چون همگی از حواریین عیسی (ع) بودند، خود را به بیگانگی زد، و از آن دو) پرسید: چه کسی شما را به این شهر فرستاده؟ گفتند: خدایی که همه چیز را خلق کرده و شریکی برایش نیست.

^{۱۸} (۱) مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۱۹.

شمعون پرسید: این خدایی که می‌گویید شما را فرستاده چه معجزه‌ای به شما داده؟ گفتند: هر چه را که تو بخواهی برایت انجام می‌دهیم. شاه چون این را شنید دستور داد پسر نابینا و بدون چشمی را بیاورند، که حتی در صورتش گودی چشم هم نبود، بلکه محل چشم او مانند پیشانی‌اش صاف بود. رسولان عیسی شروع کردند به دعا خواندن، این قدر دعا خواندند تا محل چشم‌های او شکافته شد. پس دو عدد فندق از گل درست کردند و در حلقه‌ها گذاشتند، بدون فاصله دو چشم شد، و پسر بینا گشت.

شاه از مشاهده این معجزه سخت تعجب کرد، شمعون به وی گفت: حال اگر صلاح بدانی نظیر این خواسته را از خدایان خود بخواهی، تا آنها نیز چنین قدرتی از خود نشان دهند، هم مایه آبروی تو شود و هم باعث آبروی خودشان. شاه گفت: من که از تو چیزی پنهان ندارم، خدای ما که ما آن را می‌پرستیم، هیچ خاصیتی ندارد، نه ضرری دارد و نه نفعی.

سپس شاه به آن دو رسول گفت: اگر خدای شما توانست مرده را زنده کند، ما به آن خدا و به شما که فرستادگان اوید ایمان خواهیم آورد. رسولان گفتند: خدای ما بر هر چیز قادر است. شاه گفت: در اینجا مرده‌ای است که هفت روز قبل از دنیا رفته، و ما او را دفن نکرده‌ایم، تا پدرش که در مرگ او غایب بود برگردد. پس مرده را آوردند که وضعش دگرگون شده و متعفن شده بود. آن دو رسول شروع کردند به دعا کردن علنی و آشکارا، و اما شمعون صفا شروع کرد به دعا کردن سری (چون نمی‌خواست رازش فاش شود). چیزی نگذشت مرده از جای برخاست و به حاضران مجلس گفت: من هفت روز است که مرده‌ام، و در این چند روز مرا به هفت وادی از وادیهای جهنم بردند، و من شما را زنه‌ار می‌دهم از آن شرکی که دارید، و به خدای تعالی ایمان بیاورید. شاه از دیدن این ماجرا تعجب کرد. شمعون احساس کرد که نقشه‌اش در دل وی اثر گذاشته، او هم وی را به سوی خدا دعوت کرد. شاه ایمان آورد و به دنبال او جمعی از اهل مملکتش ایمان آورده، و جمعی دیگر هم چنان کافر ماندند.

در الدر المنثور است که: ابو داوود، ابو نعیم، ابن عساکر، و دیلمی، همگی از ابی لیلی روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: صدیقین (که خداوند در قرآن ایشان را ستوده) سه نفرند: "حییب نجار" مؤمن آل یس، که داستانش در سوره یس آمده، که گفت: "یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ" حزقیل "مؤمن آل فرعون، که گفت: "أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ" و "علی بن ابی طالب" که وی از آن دو تای دیگر افضل است^{۱۹}.

^{۱۹} (۲ و ۳) الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۶۲.

در مجمع البیان از تفسیر ثعلبی، و او به سند خود از عبد الرحمن ابی لیلی، از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: سبقت یافتگان همه امتها سه نفرند، که حتی چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزیدند: علی بن ابی طالب، صاحب داستان سوره یس و مؤمن آل فرعون، و صدیقین همین هاینند، و علی از همه شان افضل است.^{۲۰}

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۴۷]

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمَلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلَا يَشْكُرُونَ (۳۴) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ (۳۷) وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲) وَ إِن نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنقَدُونَ (۴۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۴) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷)

ترجمه آیات

زمین مرده برای ایشان آیتی است که زنده اش کردیم و دانه از آن بیرون آوردیم دانه هایی که از آن می خورند (۳۳). و در آن باغها و نخلها و انگورها قرار دادیم و در آن چشمه هایی روان کردیم (۳۴). تا مردم از ثمره آن و کارهای خود برخوردار شوند آیا باز هم شکرگزاری نمی کنند؟ (۳۵). منزه است آن کسی که تمامی جفتها را بیافرید چه آن جفت هایی که از زمین می رویاند و چه از خود انسانها و چه از آن جفت هایی که انسانها از آن اطلاعی ندارند (۳۶). و شب نیز برای آنان عبرتی است که ما روز را از آن بیرون می کشیم و آن وقت مردم در تاریکی قرار می گیرند (۳۷). و خورشید که به قرارگاه خود روان است، این نظم خدای عزیز داناست (۳۸). و برای ماه منزلها معین کردیم تا دوباره به صورت هلال مانند چوب خوشه خرما ی کهنه در آید (۳۹). نه خورشید را سزد که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی گیرد و هر یک در فلکی سیر می کنند (۴۰). و عبرتی دیگر برای ایشان این است که ما نژادشان را در کشتی پر، حمل می کنیم (۴۱). و آن چه نظیر آن برایشان

آفریده‌ایم که سوار می‌شوند (۴۲). و هر آن بخواهیم غرقشان می‌کنیم که در این صورت دیگر فریادرسی ندارند و نجات داده نمی‌شوند (۴۳). باز مگر رحمتی از ما به فریادشان برسد که تا مدتی برخوردار شوند (۴۴). و چون به ایشان گفته می‌شود از آنچه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید شاید ترحم شوید (۴۵). ولی هیچ آیتی از آیات پروردگار نیاید برای آنان مگر اینکه از آن روی بگردانند (۴۶). و چون به ایشان گفته می‌شود از آنچه خدا روزیتان کرده انفاق کنید آنان که کافر شده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند گویند آیا به کسی غذا بدهیم که اگر خدا می‌خواست غذایش می‌داد؟ شما نیستید جز در ضلالتی آشکار (۴۷).

بیان آیات

بعد از آنکه داستان اهل قریه (انطاکیه)، و سرانجام امرشان را در شرک و تکذیب رسولان الهی بیان کرد و آنان را در برابر بی‌اعتنایی به مساله رسالت توبیخ نموده و به نزول عذاب بر آنان تهدید کرد- همان طور که عذاب بر تکذیب کنندگان از امتهای گذشته نازل شد- و نیز خاطر نشان ساخت که همگی حاضر خواهند شد و به حسابشان رسیدگی شده جزا داده می‌شوند. چند آیت از آیات خلق و تدبیر الهی را به رخشان می‌کشد، آیاتی که بر ربوبیت و الوهیت خدای تعالی دلالت دارد، و به روشنی دلالت می‌کند بر اینکه خدا، یگانه است و هیچ کس در ربوبیت و الوهیت با او شریک نیست، آن گاه مجدداً ایشان را در اینکه به آیات و ادله وحدانیت خدا و به معاد نظر نمی‌کنند و از آن روی گردانند، و حق را استهزاء نموده و به فقرا و مساکین انفاق نمی‌کنند توبیخ می‌نماید.

[توضیح مفردات و مفاد آیات شریفه‌ای که آیات مربوط به تدبیر امر رزق مردم را بیان می‌کنند]

" وَ آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ " خدای سبحان در این آیه و دو آیه بعدش یکی از آیات و ادله ربوبیت خدا را، یادآور می‌شود، و آن آیت عبارت است از تدبیر امر ارزاق مردم، و تغذیه آنان به وسیله حبوبات و میوه‌ها، از قبیل خرما و انگور و غیره.

پس جمله " وَ آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا " هر چند ظاهر در این است که آیت همان زمین است، لیکن این قسمت از آیه زمینه و مقدمه است برای جمله " وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا ... " و می‌خواهد اشاره کند به اینکه: این غذاهای نباتی (که شما در اختیار دارید) از آثار زنده کردن زمین مرده است، که خدا حیات در آن می‌دمد و آن را که زمینی مرده بود مبدل به حبوبات و میوه‌ها می‌کند تا شما از آن بخورید.

بنا بر این به یک نظر آیت خود زمین نیست، بلکه زمین مرده است، از این جهت که مبدأ ظهور این خواص است، و تدبیر ارزاق مردم به وسیله آن تمام می‌شود.

" وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا " - یعنی ما از زمین گیاهانی رویاندیم و از آن گیاهان حبوباتی مانند گندم، جو، برنج، و سایر دانه‌های خوراکی در اختیارشان قرار دادیم.

و جمله " فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ " تفریع و نتیجه‌گیری از بیرون آوردن حبوبات از زمین است، چون با خوردن حبوبات تدبیر تمام می‌شود، و ضمیر در کلمه " منه " به کلمه " حب - دانه " بر می‌گردد.

" وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ " راغب می‌گوید: کلمه " جنت " به معنای هر بستانی است که دارای درخت باشد، و با درختانش زمین را مستور کرده باشد^{۲۱} و کلمه " نخیل " جمع نخل است که از درختان معروف است. و کلمه " اعناب " جمع عنب است که هم بر درخت انگور اطلاق می‌شود و هم بر میوه آن. باز راغب در معنای " عیون " گفته: کلمه " عین " به معنای عضو و جارحه است ...

ولی این کلمه به عنوان استعاره به عنایات مختلفی در معانی دیگر استعمال می‌شود، البته همه آن معانی به وجهی از وجوه در عضو و جارحه هست، - تا آنجا که می‌گوید - و منبع آب را هم به خاطر شباهت به چشم، به خاطر آبی که در آن هست، عین می‌گویند^{۲۲}. و کلمه " یفجرون " از باب تفعیل از مصدر تفجیر ساخته شده و " تفجیر در زمین " به معنای شکافتن زمین به منظور بیرون کردن آبهای آن است. و بقیه الفاظ آیه روشن است.

" لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ " معنایش این است که: ما در زمین بستانها قرار دادیم، و نیز آن را شکافتیم و چشمه‌ها روان ساختیم، تا مردم از میوه آن باغها بخورند.

[توضیح جمله: " وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ " در آیه: " لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ... "]

" وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ " منظور از " عمل " همان فعل است، و فرق بین " عمل " و " فعل " - به طوری که راغب گفته - این است که: " عمل " بیشتر اوقات در فعلی استعمال می‌شود که با قصد و اراده انجام شود، و به همین جهت کارهای حیوانات و جمادات را به ندرت عمل می‌گویند، و باز به همین جهت عمل را به دو وصف " صلاح " و " فساد " توصیف می‌کنند و می‌گویند فلان عمل صالح است و آن دیگری فاسد و طالح، ولی مطلق فعل را به این دو صفت توصیف نمی‌کنند^{۲۳}.

^{۲۱} (۱) مفردات راغب، ماده " جن ".

^{۲۲} (۱) مفردات راغب، ماده " عین ".

^{۲۳} (۵) مفردات راغب، ماده " عمل ".

و کلمه "ما" در جمله "و ما عملته" نافیه است و معنایش این است که: تا از میوه آن بخورند، میوه‌ای که دست خود آنان درستش نکرده تا در تدبیر ارزاق شریک ما باشند، بلکه ایجاد میوه و تتمیم تدبیر ارزاق به وسیله آن از چیزهایی است که مخصوص ماست، بدون اینکه از آنها کمکی گرفته باشیم، پس با این حال چه می‌شود ایشان را که شکرگزاری نمی‌کنند.

مؤید اینکه: کلمه "ما" نافیه است، آیه اواخر سوره است که در مقام منت‌گذاری بر مردم به خلقت چارپایان، به منظور تدبیر امر ارزاق آنان و حیاتشان می‌فرماید: "أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا ... وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ" چون در این آیه نیز می‌فرماید: خلقت چارپایان که وسیله اکل و شرب شماسست، عمل دست من است، یعنی عمل دست شما نیست، در نتیجه کلمه "ما" در آیه مورد بحث نافیه است.

"أَفَلَا يَشْكُرُونَ" - این جمله ناسپاسی مردم را تقیح نموده، آنان را در این کار سرزنش می‌کند. و سپاسگزاری مردم از خدا در برابر این تدبیر به این است که: نعمتهای جمیل خدا را عملاً و نیز به زبان اظهار بدارند، و خلاصه اظهار کنند که بندگان او، و مدبر به تدبیر اویند، و این خود عبادت است، پس شکر خدا عبارت است از اینکه: به ربوبیت او، و اینکه تنها او معبود و اله است اعتراف کنند.

[بیان مفاد آیه: "سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ ..."]

"سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ" این آیه تنزیه خدای تعالی را انشاء می‌کند، چون قبلاً متذکر شد که شکر او را در برابر خلقت انواع نباتات و رزقها از حبوبات و میوه‌ها برای آنان نکردند، با اینکه این کار را از راه تزویج بعضی نباتات با بعضی دیگر کرده، هم چنان که در جای دیگر نیز فرموده: "وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ"^{۲۴}.

در ضمن این آیه اشاره می‌کند به اینکه: مساله تزویج دو چیز با هم و پدید آوردن چیز سوم، اختصاص به انسان و حیوان و نبات ندارد، بلکه تمامی موجودات را از این راه پدید می‌آورد، و عالم مشهود را از راه استیلاد تنظیم می‌فرماید، و به طور کلی عالم را از دو موجود فاعل و منفعل درست کرده که این دو به منزله نر و ماده حیوان و انسان و نباتند، هر فاعلی با منفعل خود برخورد می‌کند و از برخورد آن دو، موجودی سوم پدید می‌آید، آن گاه خدا را تنزیه کرده، می‌فرماید: "سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ" - منزله

^{۲۴} (۱) و رویاندم، در زمین از هر جفتی با طراوت و زیبا. سوره ق، آیه ۷.

است خدایی که همه جفت‌ها را آفریده". پس جمله مذکور به دلالت سیاق، انشای تنزیه و تسبیح خداست، نه اینکه بخواهد از منزه بودن او خبر دهد.

و جمله "مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ" با جمله بعدیش، بیان برای ازواج است. آنچه که زمین می‌رویاند، عبارت است از نباتات، و ممکن هم هست بگوییم شامل حیوانات (که یک نوع از آن آدمی است) نیز می‌شود، چون اینها هم از مواد زمینی درست می‌شوند، خدای تعالی هم در باره انسان که گفتیم نوعی از حیوانات است فرموده: "وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا"^{۲۵} باز مؤید این احتمال ظاهر سیاق است که شامل تمامی افراد مبین می‌شود، چون می‌بینیم که حیوان را در عداد ازواج نام نبرده، با اینکه زوج بودن حیوانات در نظر همه از زوج بودن نبات روشن‌تر بود. پس معلوم می‌شود منظور از "مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ" هر چه را که زمین از خود می‌رویاند همه گیاهان و حیوانات و انسانهاست.

"و من انفسهم" - یعنی از خود مردم و "مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ" یعنی از آنچه مردم نمی‌دانند و آن عبارت است از مخلوقاتی که هنوز انسان از وجود آنها خبردار نشده، و یا از کیفیت پیدایش آنها، و یا از کیفیت زیاد شدن آنها اطلاع پیدا نکرده.

[مراد از بیرون کشیدن روز از شب (وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ)]

"وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ" این آیه شریفه آیتی دیگر از آیت‌های داله بر ربوبیت خدا را ذکر می‌کند، آیت‌هایی که دلالت دارد بر وجود تدبیری عام آسمانی، برای پدید آمدن عالم انسانی، و این آیت را در خلال چهار آیه بیان فرموده است.

و در این معنا هیچ شکی نیست که: آیه شریفه می‌خواهد به پدید آمدن ناگهانی شب به دنبال روز اشاره کند، و کلمه "نسلخ" از مصدر "سلخ" است که به معنای بیرون کشیدن است، به همین جهت با کلمه "من" متعدی شده، چون، اگر به معنای کردن بود، هم چنان که در عبارت "سلخت الاهداب عن الشاء" - پوست را از گوسفند کندم" به این معنا است (و به همین جهت کسی را که شغلش این کار است سلاخ می‌گویند)، می‌بایستی در آیه مورد بحث هم با کلمه "عن" متعدی شده باشد، پس از اینکه با کلمه "من" متعدی شده می‌فهمیم که سلخ در این آیه به معنای بیرون کشیدن است، نه کردن.

^{۲۵} (۲) خدا شما را از زمین رویانید، و چه رویاندن. سوره نوح، آیه ۱۷.

[معنای آیه: " وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا "]

" وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ " معنای آیه این است که: خورشید به طرف قرار گرفتن خود حرکت می‌کند و یا تا آنجا که قرار گیرد حرکت می‌کند، یعنی تا سرآمدن اجلش، و یا تا زمان استقرار، و یا محل استقرارش حرکت می‌کند.

حال ببینیم معنای جریان و حرکت خورشید چیست؟ از نظر حس اگر حساب کنیم، حس آدمی برای آفتاب اثبات حرکت می‌کند، حرکتی دورانی پیرامون زمین، و اما از نظر بحثهای علمی قضیه درست به عکس است. یعنی خورشید دور زمین نمی‌چرخد، بلکه زمین به دور خورشید می‌گردد. و نیز اثبات می‌کند که: خورشید با سیاراتی که پیرامون آنند به سوی ستاره " نسر ثابت " حرکتی انتقالی دارند. و به هر حال حاصل معنای آیه شریفه این است که: آفتاب پیوسته در جریان است، مادامی که نظام دنیوی بر حال خود باقی است، تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد، و در نتیجه دنیا خراب گشته، این نظام باطل گردد.

" ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ " - یعنی جریان مزبور خورشید تقدیر و تدبیری است از خدایی که عزیز است، یعنی هیچ غلبه‌گری بر اراده او غلبه نمی‌کند، و علیم است، یعنی به هیچ یک از جهات صلاح در کارهایش جاهل نیست.

[مقصود از اینکه فرمود: " وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ "]

" وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ " کلمه " منازل " جمع " منزل " است که اسم مکان از نزول، و به معنای محل پیاده شدن و منزل کردن است، و ظاهراً مراد از " منازل " نقاط بیست و هشت‌گانه‌ای است که ماه تقریباً در مدت بیست و هشت شبانه روز طی می‌کند.

و کلمه " عرجون " به معنای ساقه شاخه خرماست، البته از نقطه‌ای که از درخت بیرون می‌آید، تا نقطه‌ای که برگها از آن منشعب می‌شود. این قسمت از شاخه را " عرجون " می‌گویند، که (به خاطر سنگینی برگها معمولاً) خمیده می‌شود، و معلوم است که اگر چند ساله شود خمیدگی اش بیشتر می‌گردد، و این قسمت چوبی زرد رنگ، و چون هلال قوسی است و لذا در این آیه هلال را به این چوب که چند ساله شده باشد تشبیه کرده. و " قدیم " به معنی عتیق است.

این آیه شریفه به اختلاف منظره‌های ماه برای اهل زمین اشاره می‌کند، چون در طول سی روز به شکل و قیافه‌های مختلفی دیده می‌شود، و علتش این است که: نور ماه از خودش نیست، بلکه از خورشید است، و به همین جهت (مانند هر کره‌ای دیگر همیشه) تقریباً نصف آن روشن است، و قریب به نصف دیگرش که

روبروی خورشید نیست تاریک است، و این دگرگونی هم چنان هست تا دوباره به وضع اولش برگردد اگر ماه را در صورت هلالی‌اش فرض کنیم، روز بروز قسمت بیشتری از سطح آن که در برابر آفتاب است به طرف زمین قرار می‌گیرد، تا برسد به جایی که تقریباً تمامی یک طرف ماه که مقابل خورشید قرار گرفته، به طرف زمین هم قرار گیرد (ماه شب چهارده) از آن شب به بعد دوباره رو به نقصان نهاده تا برسد به حالت اولش که هلال بود.

و به خاطر همین اختلاف که در صورت ماه پیدا می‌شود، آثاری در دریا و خشکی و در زندگی انسانها پدید می‌آید، که در علوم مربوط به خودش بیان شده است.

پس آیه شریفه از آیت قمر، تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می‌گیرد بیان کرده، نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید.

و از این جا است که می‌توان گفت: بعید نیست مراد از "تجری" در جمله "و الشَّمْسُ تُجْرِي لِمُسْتَقَرِّ لَهَا" اشاره باشد به احوالی که خورشید نسبت به ما دارد، و حس ما از ظاهر این کره احساس می‌کند، و آن عبارت است: از حرکت روزانه و فصلی و سالیانه‌اش.

همچنین بعید نیست که: مراد از جمله "لمستقر لها" اشاره باشد به حالی که خورشید فی نفسه دارد، و آن عبارت است از اینکه: نسبت به سیاراتی که پیرامونش در حرکتند، ساکت و ثابت است، پس گویا فرموده: یکی از آیت‌های خدا برای مردم این است که خورشید در عین اینکه ساکن و بی حرکت است، برای اهل زمین جریان دارد، و خدای عزیز علیم به وسیله آن سکون و این حرکت پیدایش عالم زمینی و زنده ماندن اهلس را تدبیر فرموده، (و خدا داناتر است).

"لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ" معنای آیه این است که: شمس و قمر همواره ملازم آن مسیری هستند که برایشان ترسیم شده، نه خورشید به ماه می‌رسد تا به این وسیله تدبیری که خدا به وسیله آن دو جاری ساخته مختل گردد، و نه شب از روز جلو می‌افتد، بلکه این دو مخلوق خدا در تدبیر پشت سر هم قرار دارند، و ممکن نیست از یکدیگر جلو بیفتند، و در نتیجه دو تا شب به هم متصل شوند یا دو تا روز به هم بچسبند.

در این آیه شریفه تنها فرمود: خورشید به ماه نمی‌رسد، و شب از روز جلو نمی‌زند، و دیگر نفرمود: ماه هم به خورشید نمی‌رسد، و روز هم از شب جلو نمی‌زند، و این بدان جهت است که مقام آیه مقام بیان محفوظ بودن نظم و تدبیر الهی از خطر اختلاف و فساد بود، و برای افاده این معنا خاطر نشان ساختن یک طرف قضیه

کافی بود، و چون خورشید بزرگتر و قوی‌تر از ماه، و ماه کوچکتر و ضعیف‌تر از خورشید است، لذا نرسیدن خورشید به ماه را ذکر کرد و از ذکر آن، حال عکسش هم روشن می‌شود، و شنونده خودش می‌فهمد وقتی خورشید با آن بزرگی و قوتش نتواند به ماه برسد، ماه به طریق اولی نمی‌تواند به خورشید برسد.

و همچنین است شب، چون شب عبارت است از نبود روزی که این شب، شب آن روز است، و وقتی شب که یک امر عدمی است، و طبعاً متاخر از روز است، نتواند از روز پیشی گیرد، عکسش هم معلوم است، یعنی شنونده خودش می‌فهمد که روز هم از شب یعنی از عدم خودش پیشی نمی‌گیرد.

[شمس و قمر تابع تدبیر خدا و ملازم مسیر خود هستند و خورشید به ماه نمی‌رسد و شب از روز جلو

نمی‌افتد]

" وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ" - یعنی هر یک از خورشید و ماه و نجوم و کواکب دیگر در مسیر خاص به خود حرکت می‌کند و در فضا شناور است، همان طور که ماهی در آب شنا می‌کند، پس کلمه "فلک" عبارت است از همان مدار فضایی که هر یک از اجرام آسمانی در یکی از آن مدارها سیر می‌کنند، و چون چنین است بعید نیست که مراد از کلمه "کل" هر یک از خورشید و ماه و شب و روز باشد، هر چند که در کلام خدای تعالی شاهی بر این معنا نیست.

" وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ" راغب می‌گوید: "کلمه "ذریه" در اصل به معنای فرزندان خردسال است، ولی در استعمالهای متعارف در خردسالان و بزرگسالان هر دو استعمال می‌شود، هم در یک نفر به کار می‌رود، و هم در چند نفر، ولی اصلش به معنای چند نفر است^{۲۶}. و کلمه "فلک" به معنای کشتی است. و کلمه "مشحون" به معنای مملو است.

این آیه شریفه آیت دیگری از آیت‌های ربوبیت خدای تعالی را بیان می‌کند، و آن عبارت است از جریان تدابیر او در دریاها که ذریه بشر را در کشتی حمل می‌کند و کشتی از آنان و از اثاث و کالای آنان پر می‌شود، و از یک طرف دریا به طرف دیگر دریا عبور می‌کنند و دریا را وسیله و راه تجارت و سایر اغراض خود قرار می‌دهند.

آری کسی ایشان را در دریا حمل نمی‌کند، و از خطر غرق حفظ نمی‌کند، مگر خدای تعالی، چون تمامی آثار و خواصی که بشر در سوار شدن به کشتی از آنها استفاده می‌کند، همه اموری است که خدا مسخرش کرده،

^{۲۶} (۳) مفردات راغب، ماده "ذرو".

و همه به خلقت خدا منتهی می‌گردد، علاوه بر این، این اسباب اگر به خدا منتهی نشود، هیچ اثر و خاصیتی نخواهد داشت.

" وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ" مراد از این جمله - به طوری که دیگران^{۲۷} تفسیر کرده‌اند - چارپایان است، چون در جای دیگر، کشتی و چارپایان را با هم آورده و فرموده: " وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ"^{۲۸} و نیز فرموده: " وَ عَلَيهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ"^{۲۹}

" وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ" کلمه " صریخ" به معنای آن کسی است که ناله آدمی را بشنود و استغاثه او را جواب گوید و به فریاد او برسد. و کلمه " انقاذ" به معنای نجات دادن از غرق است.

و این آیه شریفه با آیه قبلی که می‌فرمود: " أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ" متصل است و می‌خواهد بفرماید: اختیار، با ماست، اگر خواستیم غرقشان می‌کنیم، و در این صورت احدی نیست که استغاثه آنان را جواب بدهد، و هیچ نجات دهنده‌ای نیست که ایشان را از غرق شدن برهاند.

[معنای جمله " اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ" و جواب کفار به دعوت به تقوی (پرواز از خالق)]

" وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" بعد از آنکه آیه‌هایی که دلالت بر ربوبیت خدا می‌کرد برشمرد، اینک در این آیه شریفه مشرکین را مذمت می‌کند به اینکه حق این آیه‌ها را رعایت ننموده، و بدانها اقبالی نکرده و آثار آنها را بر آنها مترتب نساختند. وقتی به ایشان گفته می‌شود که: این آیه‌های روشن ناطقند بر اینکه پروردگار شما " الله" است، پس هم از معصیت او در حال حاضر بپرهیزید، و هم از گناهایی که قبلاً کرده بودید و یا پس از عذاب شرک و گناهایی که بدان مبتلایید، و آنچه قبلاً مرتکب شده بودید بپرهیزید و یا پس از شرک و گناهایی که فعلاً در زندگی دنیا دارید، و از عذابی که در آخرت هست بپرهیزید، از این سخن اعراض نموده و این دعوت را اجابت نمی‌کنند. و این اعراضشان بر حسب عادت است که همیشه در باره همه آیات دارند، آیاتی که به وسیله آن تذکر داده می‌شوند.

با این بیان این نکته روشن می‌شود که: مراد از " ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ" شرک و گناهایی است که در حال حاضر و در قبل از این بدان مبتلا بودند، و یا مراد عذابی است که بدین سبب مستوجب آن شدند، و

^{۲۷} (۱) تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۳۵. و روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۷.

^{۲۸} (۲) کشتی و چارپایان را وسیله‌هایی قرار داد تا بر آن سوار شوید. سوره زخرف، آیه ۱۲.

^{۲۹} (۳) بر آنها و هر کشتی سوار می‌شوید. سوره مؤمن، آیه ۸۰.

برگشت هر دو به یکی است، و یا مراد شرک و گناهان در دنیا و عذاب در آخرت است. و این وجه از وجوه دیگر وجیه تر است.

[عکس العمل کفار در برابر دعوت به انفاق (شفقت و خدمت به خلق)]

جمله "وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ" متضمن دعوت کفار به انفاق بر فقرا و مساکین است. و اگر از اموال آنان تعبیر کرد به "آنچه خدا روزیشان کرده" برای این است که اشاره کند به اینکه مالک حقیقی اموال آنان خداست که با آن اموال روزیشان داده و ایشان را مسلط بر آن اموال کرده است و همین خداست که فقرا و مساکین را بیافریده و ایشان را محتاج آنان کرده تا از زیادی مئونه خود حوائج ایشان را برآورند و به ایشان انفاق کنند و احسان و خوشرفتاری نمایند، چون خدا احسان و خوشرفتاری را دوست می‌دارد.

" قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نُنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ " - این جمله جوابی است که کفار از دعوت به انفاق داده‌اند، و اگر از گوینده این سخن به اسم ظاهر "الَّذِينَ كَفَرُوا" تعبیر کرده، با اینکه مقتضای مقام این بود که از آنان با ضمیر تعبیر کند، و بفرماید: "قالوا- گفتند" برای این است که به آن علتی که وادارشان کرده این حرف را بزنند اشاره کرده باشد و بفرماید کفرشان نسبت به حق، و اعراضشان از آن، به خاطر پیروی شهوات، علت شد که به مثل این عذرها که اساسش روگردانی از دعوت فطرت است، عذرخواهی کنند، چون فطرت هر انسانی حکم می‌کند که باید نسبت به خلق خدا شفقت ورزید، و آنچه که در اجتماع فاسد گشته اصلاح کرد.

و به عین همین جهت است که از مؤمنین نیز به "لِلَّذِينَ آمَنُوا" تعبیر کرده که اسم ظاهر است با اینکه مقتضای مقام این بود که بفرماید: "قالوا لهم انطعم" تا بفهماند آن علتی که مؤمنان را وادار کرد به اینکه به کفار بگویند: "از آنچه خدا روزیتان کرده انفاق کنید" همانا ایمان ایشان به خدا بود.

و در اینکه کفار گفتند: "آیا طعام دهیم به کسی که اگر خدا می‌خواست خودش به او طعام می‌داد" اشاره است به اینکه: اگر مؤمنین گفتند: "از آنچه خدا روزیتان کرده انفاق کنید"، از این باب گفتند که انفاق به فقرا از اموری است که خدا خواسته و اراده کرده، و خلاصه از احکام دین خداست، لذا کفار آن را رد کرده و گفتند که: اگر خدا اراده کرده بود خودش طعامشان می‌داد، پس اینکه می‌بینیم نداده معلوم می‌شود اراده نکرده، چون اراده خدا از مرادش تخلف نمی‌کند.

و این جواب مغالطه‌ای است که: در آن، بین اراده تشریحی خدا و اراده تکوینی‌اش خلط کرده‌اند، چون اساس اراده تشریحی خدا امتحان و هدایت بندگان است به سوی آنچه که هم در دنیا و هم در آخرت صلاح حالشان در آن است، و معلوم است که چنین اراده‌ای ممکن است با عصیان کردن از مرادش تخلف کند.

ولی اراده تکوینی از مرادش تخلف نمی‌کند، و معلوم است که مشیت و اراده خدا که به اطعام فقرا و انفاق بر آنان تعلق گرفته، مشیت و اراده تشریحی است نه تکوینی. پس تخلف این اراده در مورد فقرا تنها کشف می‌کند از اینکه کفار توانگر، از آنچه که بدان مامور شدند تمرد و عصیان ورزیدند، و هیچ دلالتی ندارد بر اینکه اراده خدا به این عمل آنان تعلق نگرفته، و مؤمنین در این مدعا دروغ گفته‌اند.

" **إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** " - این جمله تمه سخن کفار است، و خطابشان در آن به مؤمنین است که می‌گویند: شما مؤمنین که ادعا می‌کنید خدا به ما دستور داده انفاق کنیم، و انجام این دستور را از ما خواسته، در گمراهی روشنی هستید.

[سوره یس (۳۶): آیات ۴۸ تا ۶۵]

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ (۵۵) هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَكِنُونَ (۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۸) وَ اَمْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹) أَلَمْ أَعْهَدْ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۰) وَ أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) و می‌گویند پس این وعده قیامت کی می‌رسد اگر راست می‌گویید (۴۸). آنان منتظر جز یک صیحه نیستند صیحه‌ای که ایشان را بگیرد در حالی که سرگرم مخاصمه باشند (۴۹). صیحه‌ای که وقتی رسید دیگر اینان نه می‌توانند سفارشی کنند و نه به اهل خود برگردند (۵۰). بعد از آن صیحه بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگهان همه از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند (۵۱). در حالی که می‌گویند: "واویلا چه کسی ما را از این خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان وعده‌ای است که خدای مهربان (به توسط انبیایش) به ما می‌داد و (معلوم شد) انبیای او راست می‌گفته‌اند (۵۲). آن نفخه هم به جز یک صیحه نیست که ناگهان همگی نزد ما حاضر می‌شوند (۵۳). امروز به هیچ وجه

احدی ستم نمی‌شود و جزایی به شما داده نمی‌شود مگر خود آن اعمالی که می‌کردید (۵۴). به درستی که اهل بهشت امروز در ناز و نعمت هستند و از هر فکر دیگر فارغند (۵۵). هم خود و هم همسرانشان در زیر سایه بر کرسی‌ها تکیه می‌زنند (۵۶). و میوه‌ای در آنجا در اختیار دارند و هر چه بخواهند در اختیارشان قرار می‌گیرد (۵۷). در آن روز به عنوان پیام از پروردگار مهربان به ایشان ابلاغ سلام می‌شود (۵۸). و در جمع مردم گفته می‌شود: هان ای مجرمین از سایر مردم جدا شوید (۵۹). مگر با شما عهد نسبتیم و نگفتم ای فرزندان آدم شیطان را اطاعت نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است (۶۰). و مگر نگفتم که مرا پرستید که صراط مستقیم تنها همین است (۶۱). و مگر این شیطان نبود که گروه‌های بسیاری از شما را گمراه کرد آیا هنوز هم به هوش نمی‌آیید (۶۲). (همه این هشدارها را به شما دادیم و نپذیرفتید) اینک این جهنمی است که همواره وعده‌اش به شما داده می‌شد (۶۳). بچشید امروز سوزش آن را به کیفر کفری که می‌ورزیدید (۶۴). امروز مهر بر دهانشان می‌زنیم و دستهایشان با ما سخن می‌گوید و پاهایشان به آنچه همواره می‌کردند شهادت می‌دهد (۶۵).

بیان آیات

بعد از آنکه از تفصیل و شرح آیت‌های توحید که اجمالش را در اول گفتار آورده بود فارغ شد، اینک شروع کرده در تفصیل آن خبر اجمالی که قبلاً از معاد داده بود، و در این تفصیل کیفیت قیام قیامت و احضار خلق برای حساب و جزا و پاداشی که به اصحاب جنت می‌دهد، و کیفری را که به مجرمین می‌دهد، شرح می‌دهد. "وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" سخنی است از کفار که در مقام استهزا گفته‌اند، و منظورشان انکار معاد است، و شاید به همین جهت اسم اشاره "هذا- این وعده" آورد که مخصوص اشاره به نزدیک است، و اینکه گفتند: "اگر راست می‌گویید" خطابشان به رسول خدا (ص) و همه مسلمانان است، چون رسول خدا (ص) و مؤمنین زیاد داستان روز قیامت را به گوش آنان می‌خواندند، و به کیفر آن روز تهدیدشان می‌کردند.

کلمه "وعد" به تنهایی "بدون کلمه وعید" هم به معنای وعده خبر می‌آید و هم به معنای وعده شر. ولی اگر هر دو با هم در کلامی بیایند، "وعد" به معنای وعده خیر، و "وعید" به معنای وعده شر خواهد بود.

"مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ" کلمه "نظر" به معنای انتظار است. و مراد از "صیحه" به شهادت سیاق همان نفخه صور اولی است که وقتی دمیده می‌شود همه می‌میرند، و اگر صیحه را به "وحدت" وصف کرده، برای اشاره به این نکته است که: امر کفار برای خدا (جلت عظمته) بسیار آسان است،

و برای او بیش از یک صیحه کاری ندارد. و کلمه "یخصمون" در اصل "یختصمون" بوده که مصدر آن اختصام، به معنای مجادله و مخاصمه است.

و این آیه شریفه جوابی است از اینکه کفار به عنوان استهزا گفتند: "پس این وعده کی است، اگر راست می‌گویید" خدای تعالی هم در این جمله کفار مسخره کننده را سخریه و استهزا کرده، و به امر آنان بی‌اعتنایی نموده.

و معنای آن این است که: اینها که می‌گویند "پس این وعده کی است؟" در این گفتارشان جز یک صیحه را منتظر نیستند، و این یک صیحه فرستادنش برای ما آسان است، نه هزینه‌ای دارد و نه زحمتی، صیحه‌ای که وقتی ایشان را بگیرد دیگر راه گریز و نجاتی برایشان نمی‌گذارد، بلکه ایشان را در حالی می‌گیرد که کاملاً از آن غافلند، و در بین خود مشغول مخاصمه می‌باشند.

"فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ" یعنی نتیجه چنین صیحه‌ای که به ناگهانی می‌رسد و مهلتشان نمی‌دهد، این است که همگی فوراً بمیرند، در نتیجه دیگر نه می‌توانند سفارشی بکنند- چون مرگشان عمومی است، در نتیجه دیگر کسی نمی‌ماند تا رفتگان به ماندگان سفارشی کنند- و نه می‌توانند به اهل خود برگردند، چون بر فرض که مرگشان در بیرون خانه برسد باز به اهلسان بر نمی‌گردند.

"و نَفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ" این نفخه صور، نفخه دومی است که به وسیله آن همه مردگان زنده می‌شوند، و قیامت برپا می‌گردد. و کلمه "أجدات" جمع "جدث" است که: به معنای قبر است. و کلمه "ینسلون" از ماده "نسل" است که: به معنای راه رفتن به سرعت است. و در تعبیر از قیامت به "الی ربهم" - به سوی پروردگارشان "هشدار و توبیخی است برای کفار که منکر ربوبیت خدای تعالی هستند. و بقیه الفاظ آیه روشن است.

[تحلیل سخن کفار بعد از رستاخیز (قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ)]

"قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ" کلمه "بعث" به معنای بپا داشتن است. و کلمه "مرقد" اسم محل "رقاد- خواب" است، و مراد از آن قبر است. و اگر کفار در قیامت می‌گویند "ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ" و از خدا به رحمان تعبیر می‌کنند، برای این است که به نوعی از خدا بخواهند بر آنان رحم

کند، چون همین‌ها بودند که در دنیا می‌گفتند: "وَمَا الرَّحْمَنُ" ۳۰. و جمله "وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ" عطف است بر جمله "هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ"، چون جمله فعلیه گاهی عطف بر جمله اسمیه می‌شود.

و اینکه از در تعجب گفتند: "وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان بپا داشت؟" اساسش همان انکار معاد است که در دنیا می‌ورزیدند و در دل از روز جزا غفلت داشتند، و همواره مستغرق در هواها بودند، وقتی به طور ناگهانی سر از قبر درمی‌آورند و به سرعت به طرف محشر می‌روند، به عالمی که جز عذاب شر، انتظار دیگری در آن ندارند، ناگزیر دچار فزع اکبر و دهشتی می‌گردند که حتی کوه‌ها تاب تحمل آن را ندارد، و به همین جهت طبق عادت و رسمی که در دنیا در هنگام برخورد به خطر داشتند، اولین عکس‌العملی که نشان می‌دهند، گفتن واویلا است، آن گاه می‌پرسند: چه کسی آنان را از مرقدشان برانگیخت؟ و این بدان جهت است که دهشت، آنان را از توجه به هر چیز دیگری غافل می‌سازد.

بعد از گفتن واویلا، و بعد از پرسش از اینکه چه کسی آنان را از مرقدشان برانگیخته؟ به یادشان می‌افتد که در دنیا فرستادگان خدا همواره وعده حق را در باره بودن روز بعث و جزا تذکرشان می‌دادند، آن وقت شهادت می‌دهند به حق بودن آن وعده‌ها و خود را پناهنده رحمت خدا می‌کنند و می‌گویند: "این همان بعث و جزایی بود که رحمان وعده می‌داد".

همین گفتارشان نیز از در نیرنگ و کیدی است که: در دنیا به آن خو گرفته بودند، هر وقت دشمن بر آنان غلبه کرد، شروع می‌کردند به تملق و اظهار ذلت و اعتراف به ظلم و تقصیر. و در آخر با جمله "وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ" حقانیت رسولان را تصدیق می‌کنند.

از بیان گذشته چند نکته روشن می‌شود:

اول اینکه: چرا در هنگام بعث، واویلا می‌گویند.

دوم اینکه: چرا اول می‌پرسند: چه کسی آنان را از مرقدشان برانگیخته و سپس اقرار می‌کنند به اینکه: این همان وعده‌ای است که رحمان داده، و نیز اقرار می‌کنند به حقانیت و صدق مدعای مرسلین، با اینکه ظاهر آن سؤال این است که به همه این مطالب جاهلند.

سوم اینکه: جمله "مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا" و جمله "هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ... " هر دو از سخنان کفار است.

چهارم اینکه: جمله " هذا ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ " جمله‌ای است مرکب از مبتدا و خبر. و اینکه بعضی^{۳۱} گفته‌اند: " کلمه " هذا " صفت است برای مرقد، چون گاهی اسم اشاره تاویل به مشتق می‌شود، و کلمه " ما " مبتدا و خبرش محذوف است و تقدیرش چنین است: چه کسی ما را از این خوابگاهمان برانگیخت، آنچه رحمان وعده داده حق است " دور از فهم است.

" إِنْ كَانَتْ إِلاَّ صَيِّحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ " یعنی آن صیحه و نفخه‌ای که ایشان را ناگهانی رسید، و بدون درنگ و مهلت همه را نزد ما حاضر ساخت، نبود مگر یک نفخه و صیحه.

و تعبیر به " لدینا- نزد ما " بدین جهت است که روز قیامت روز حضور نزد خدا است برای فصل قضا و رسیدگی به حساب اعمال و حقوقی که مردم از یکدیگر ضایع کرده‌اند.

" فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ " یعنی در آن روز در بینشان به عدل قضاوت می‌شود. و به حق حکم می‌شود و در نتیجه هیچ کس به هیچ وجه ستم نمی‌شود.

جمله " وَلَا تُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ " عطف تفسیری است برای جمله " فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا " و در حقیقت بیانی برهانی برای نبودن ظلم در آن روز است، چون دلالت می‌کند بر اینکه جزای اعمال هر صاحب عملی در آن روز خود اعمال اوست، دیگر با چنین جزایی ظلم تصور ندارد، برای اینکه ظلم عبارت است از بیجا مصرف کردن چیزی، ولی عمل کسی را جزای عملش قرار دادن، بی‌جا مصرف کردن جزا نیست، و بهتر از آن تصور ندارد، چه جزایی عادلانه‌تر از اینکه عین عمل کسی را مزد عملش قرار دهند؟

خطابی که در این آیه است که می‌فرماید: " امروز خود اعمالتان را جزای اعمالتان قرار می‌دهند " با اینکه روز قیامت هنوز نیامده، از باب تمثیل قیامت و احضار آن و احضار مردمی است که در آن هستند، و این خود عنایتی است در کلام که گوینده آینده را احضار کند، و با مردمی که در آینده قرار می‌گیرند، سخن بگوید.

[توضیحی در مورد اینکه فرمود: " لَا تُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - جز آنچه می‌کردید جزا داده نمی‌شوید "]

و مخاطب به جمله " وَلَا تُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ " همه مردمند، چه اهل سعادت و چه اهل شقاوت، هر کس هر چه کرده چه خوب و چه بد، عین آن را جزای عملش قرار می‌دهد.

[وصف و حال اصحاب الجنة در بهشت برین]

" إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهِونَ " کلمه " شغل " به معنای کاری است که آدمی را به خود مشغول سازد و از کارهای دیگر باز بدارد. و کلمه " فاکه " اسم فاعل از مصدر " فکاهت " است که به معنای گفت و شنودی است که مایه خوشحالی باشد و ممکن هم هست به معنای تمتع و لذت بردن باشد، و- به طوری که گفته^{۳۲} شده- از مصدر مزبور غیر از اسم فاعل هیچ فعلی مشتق نشده است.

" هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكُونَ " کلمه " ظلال " جمع " ظل " است که به معنای سایه است. بعضی^{۳۳} گفته‌اند: جمع ظلّه- به ضمه ظاء- است، که به معنای سایبان (و چتر) یا سقف یا درخت و یا امثال اینها است که مانع از نفوذ نور خورشید می‌شود. و کلمه " ارائک " جمع " اریکه " است که به معنای هر چیزی است که بدان تکیه کنند، مانند پشتی و متکا و امثال آن.

و معنای آیه این است که: ایشان یعنی اهل بهشت و همسرانشان که در دنیا محرم ایشان بودند و از مؤمنات بودند، و یا حور العین که همسران بهشتی ایشانند، در سایه‌ها و یا در زیر سایبانهایی که ساتر از آفتاب یا هر حرارت دیگری است، قرار دارند، و بر پشتی‌ها به عزت تکیه می‌کنند.

" لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ " کلمه " فاکهه " به معنای مطلق میوه‌ها است، مانند: سیب، پرتقال و امثال آن. و کلمه " يدعون " از مصدر " ادعاء " است که به معنای تمنی و خواستن است. یعنی مردم در بهشت میوه و نیز هر چه را تمنا و اشتها کنند و بطلبند در اختیار دارند.

" سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ " کلمه " از ظاهر کلام برمی‌آید که این سلام از خدای تعالی باشد، و این غیر از آن سلامی است که ملائکه به بهشتیان می‌گویند و قرآن چنین حکایتش کرده: " وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ " ^{۳۴}.

" وَ اَمْتَاوْا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ " یعنی آن روز به مجرمین می‌گوییم: از بهشتیان جدا شوید. و منظور از " آن روز " روز قیامت است.

" اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ " کلمه " عهد " به معنای وصیت (سفارش) است. و مراد از " عبادت کردن و پرستیدن شیطان " اطاعت اوست در وسوسه‌هایی که می‌کند و به آن امر می‌کند (یعنی وسوسه‌های شیطان را اطاعت نکنید، زیرا که) غیر از خداوند و کسانی را که خداوند دستور

^{۳۲} (۱) مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۲۹.

^{۳۳} (۳) روح المعانی، ج ۲۳، ص ۳۵.

^{۳۴} (۱) و فرشتگان از همه درها بر ایشان درمی‌آیند و می‌گویند سلام بر شما، به پاداش صبری که کردید، پس چه سرانجام نیکی است خانه بهشت. سوره رعد، آیه ۲۳ و

داده نباید اطاعت کرد. در این آیه برای نپرستیدن شیطان چنین علت آورده که: او برای شما دشمنی است آشکار. آشکار بودن دشمنی اش هم از این جهت است که دشمن در دشمنی کردن خیر کسی را نمی خواهد.

بعضی^{۳۵} از مفسرین گفته اند: "مراد از عبادت شیطان، پرستش خدایان دروغین است و اگر این پرستش را به شیطان نسبت داده، از این جهت است که: شیطان با تسویلات و جلوه دادن های خود، این عمل زشت را به گردن بت پرستان گذاشته". ولی این گونه تفسیر کردن، بیهوده خود را به زحمت افکندن است.

وجه اینکه چرا خداوند مجرمین را به عنوان بنی آدم خطاب کرده این است که دشمنی شیطان نسبت به مشرکین، به خاطر غرض خاصی که به آنها داشته باشد، نبوده، بلکه به خاطر این بوده که فرزندان آدم بودند. و این دشمنی در روز اول آن جا بروز کرد که مامور به سجده بر آدم شد و زیر بار نرفت و استکبار کرد، نتیجه اش هم این شد که از درگاه خدا رانده شد از آن روز با ذریه آدم نیز دشمن گردید و همه را تهدید کرد، و به طوری که قرآن حکایت کرده گفت: "أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أُخْرَتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا"^{۳۶}.

[مراد از عهد خدا با بنی آدم در آیه: "أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ..."]

و اما آن عهدی که خدای تعالی با بنی آدم کرد که شیطان را عبادت و پرستش و اطاعت نکنند، همان عهدی است که به زبان انبیا و رسولان خود به بشر ابلاغ فرمود و تهدیدشان کرد از اینکه او را پیروی کنند، مانند این پیام که فرمود: "يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ"^{۳۷} و نیز فرمود "وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ"^{۳۸}.

"وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ"^{۳۹} این جمله عطف است به جمله قبلش و ما در سابق در تفسیر سوره حمد در ذیل آیه "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ" تفسیر صراط مستقیم را بیان کردیم.

"وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ" کلمه "جبل" - به کسره جیم و باء و تشدید لام - به معنای جماعت است. و بعضی^{۳۹} گفته اند: "به معنای جماعت بسیار است". و بنای آیه شریفه بر توبیخ و عتاب به

^{۳۵} (۱) تفسیر روح المعانی، ج ۲۳، ص ۴۰.

^{۳۶} (۲) بگو بدام، آیا همین است که او را بر من کرامت دادی؟ اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، فرزندان وی را جز اندکی مهار خواهم کرد. سوره اسری، آیه ۶۲.

^{۳۷} (۳) ای بنی آدم زهار، که ابلیس فریتان ندهد، همان طور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد. سوره اعراف، آیه ۲۷.

^{۳۸} (۴) زهار، که شیطان جلو راهتان را نگیرد که او برای شما دشمنی است آشکار. سوره زحرف، آیه ۶۲.

^{۳۹} (۱) تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۱۰۰.

کفار است که آیا کسی را اطاعت می‌کنید که قبل از شما جماعت‌های بسیاری را گمراه کرد، آیا نمی‌خواهید تعقل کنید؟

" هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ " کلمه " کنتم " استمرار را می‌رساند و می‌فهماند تهدیدتان به جهنم یک بار و دو بار نبود، بلکه به زبان انبیا و رسولان (ع) دائما تهدید می‌شدید، و اولین باری که تهدید شدید، همان روزی بود که به ابلیس فرمود: " إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ " ^{۴۰}.

و در لفظ آیه اشاره هست به اینکه: در روز قیامت جهنم را حاضر می‌کنند.

" اَصْلُوهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ " کلمه " صلا " به معنای ملازمت و پیروی کردن است. و بعضی ^{۴۱} گفته‌اند: به معنای تحمل و چشیدن حرارت است. و از جمله " بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ " برمی‌آید که خطاب آیه به کفار است. پس معلوم می‌شود، مراد از " مجرمین " در چند آیه قبل هم همان کفارند.

" الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ " یعنی هر یک از دست و پاهایشان شهادت می‌دهد به آن کارهایی که به وسیله آن عضو انجام داده‌اند، مثلا دستها به آن گناهای شهادت می‌دهد که صاحب دست به وسیله آن مرتکب شده، (سیلی‌هایی که به ناحق به مردم زده، اموالی که به ناحق تصرف کرده، شهادت‌هایی که به ناحق نوشته و امثال آن)، و پاها به خصوص آن گناهای شهادت می‌دهند که صاحب آن با خصوص آنها انجام داده (لگدهایی که به ناحق به مردم زده، قدم‌هایی که به سوی خیانت و ظلم و سعایت و فتنه‌انگیزی و امثال آن برداشته).

و از همین جا روشن می‌گردد که هر عضوی به عمل مخصوص به خود شهادت می‌دهد و گویا می‌گردد. و نام دست و پا در آیه شریفه از باب ذکر نمونه است (و گرنه چشم و گوش و زبان و دندان، و هر عضو دیگر نیز به کارهایی که به وسیله آنها انجام شده، شهادت می‌دهند).

بحث روایتی [روایاتی در ذیل آیات گذشته مربوط به قیام قیامت و احوال دوزخیان و بهشتیان و ...]

در تفسیر قمی در ذیل آیه " مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً ... " آمده که: این صیحه در آخر الزمان خواهد بود، مردم در آن روزگار گرفتار یک صیحه می‌شوند و در حالی که مردم در بازارها مشغول مخاصمه هستند، ناگهان

^{۴۰} (۲) به درستی بندگان من بندگی مرا می‌کنند و تو تسلط و دسترسی بدانها نداری، مگر آلهای که خودشان پیروی تو کنند، چون خواهان گمراهیند، و به درستی که جهنم میعادگاه همه آنهاست. سوره حجر، آیه ۴۲ و ۴۳.

^{۴۱} (۳) تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۱۰۱.

گرفتار این صیحه گشته و همه در جا می‌میرند. و احدی نیست که به خانه خود برگردد، و یا سفارشی به کسی بکند، و همین است معنای جمله "فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ"^{۴۲}.

و در مجمع البیان گفته: در ضمن حدیثی آمده که: وقتی قیامت به پا می‌شود که مردم سرگرم کار و زندگی خویشند و بساط و کار و کسب خود را گسترده، سرگرم دادوستدند، و قبل از آنکه آن را جمع کنند قیامت به پا می‌شود و چه بسا که اشخاصی لقمه را برداشته به طرف دهان می‌برند، و قیامت در این مدت کوتاه فرا می‌رسد، و از رسیدن لقمه به دهانشان جلوگیری می‌کند. و چه بسا مردی در همان حالی که مشغول پر کردن حوض است تا دامهای خود را آب دهد، قبل از آب دادن قیامت به پا می‌شود^{۴۳}.

مؤلف: این معنا در الدر المنثور از ابو هریره از رسول خدا (ص)، و نیز از قتاده از آن جناب به طور مرسل - بدون ذکر سند - روایت شده است^{۴۴}.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه "و نَفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ" از امام (ع) روایت آورده که فرمود: "من الاجداث" یعنی از قبرها. و در روایت ابی الجارود است که از امام باقر (ع) در ذیل جمله "یا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا" فرمود: ملائکه در پاسخشان می‌گویند: "این همان وعده‌ای است که رحمان می‌داد، و فرستادگان خدا راست می‌گفتند"^{۴۵}.

و در کافی به سندی که به ابی بصیر رسانده از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ابو ذر - که خدا رحمتش کند - در خطبه‌اش می‌فرمود: بین مرگ و قیامت بیش از خوابی که بکنی و سپس بیدار شوی فاصله نیست^{۴۶}.

مؤلف: در بعضی از روایات آمده که: خدای سبحان برای اهل محشر تجلی می‌کند، به جلوه‌ای که آنان را از غیر به خود مشغول می‌سازد مادامی که آن تجلی هست به هیچ چیز دیگر توجه ندارند. و مراد از این تجلی برطرف شدن همه حجابهایی است که بین آنان و آفریدگارشان وجود داشت، نه اینکه مراد دیدن به چشم باشد، چون دیدن به چشم تنها از راه مقارنه جهات و ابعاد صورت می‌گیرد، و خدای تعالی در جهت قرار ندارد و چنین چیزی در حق خدای تعالی محال است.

^{۴۲} (۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

^{۴۳} (۳) مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۲۷.

^{۴۴} (۱) الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۶۵.

^{۴۵} (۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

^{۴۶} (۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۴، ح ۱۸.

در کتاب اعتقادات صدوق از امام (ع) روایت کرده که فرمود: هر کس گوش به سخن کسی بدهد، به همین مقدار او را پرستیده اگر گوینده از خدا بگوید شنونده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس بگوید ابلیس را پرستیده^{۴۷}.

و در کافی به سند خود از محمد بن سالم از امام ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: اینکه در روز قیامت اعضای بدن علیه آدمی شهادت می دهد، مربوط به آدم مؤمن نیست، بلکه این راجع به کسانی است که: عذاب خدا بر آنان حتمی شده باشد، و اما مؤمن نامه عملش را به دست راستش می دهند، هم چنان که خدای تعالی فرمود:

" فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِمِمينه فَأُوْتِكَ يَقْرُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا - پس آن کسی که نامه اش را به دست راستش دهد، اینگونه اشخاص خود کتاب خویشان را می خوانند، و ذره ای ظلم نمی شوند"^{۴۸}.

و در تفسیر عیاشی از مسعده بن صدقه از امام صادق از جدش (ع) روایت کرده که فرمود: امیر المؤمنین در آن خطبه اش که راجع به اوصاف قیامت است، فرمود:

خداوند بر دهنها مهر می زند و دیگر کسی نمی تواند سخنی بگوید، بلکه به جای زبان دستها سخن می گویند، و پاها شهادت می دهند، و پوست بدنها به زبان می آیند، و به آنچه کرده اند ناطق می شوند، پس نمی توانند هیچ جریانی را از خدا کتمان کنند^{۴۹}.

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۶ تا ۸۳]

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ (۶۶) وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ (۶۹) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَ فَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ (۷۵) فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۶) أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۷۷) وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم

^{۴۷} (۱) اعتقادات صدوق،

^{۴۸} (۲) کافی، ج ۲، ص ۳۲. آخر حدیث.

^{۴۹} (۳) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۱۳۳.

مِنْهُ تُوقَدُونَ (۸۰) أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ
(۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
(۸۳)

ترجمه آیات

و اگر بخواهیم دیدگان‌شان را محو می‌کنیم آن وقت به سوی صراط می‌شتابند و سبقت می‌گیرند. اما نمی‌توانند، چون نمی‌بینند (۶۶). و اگر بخواهیم بر جای‌شان مسخشان می‌کنیم به طوری که دیگر نتوانند رفت و برگشت کنند (۶۷). و هر که را عمر طولانی دهیم خلقتش را دگرگون می‌کنیم آیا هنوز هم تعقل نمی‌کنند (۶۸). و ما پیغمبر را شعر نیاموخته‌ایم و شعر گفتن شان او و سزاوار او نیست آنچه بدو آموختیم جز پند و قرآنی هویدا نمی‌باشد (۶۹). تا هر که را زنده دل است بیم دهد و آنان هم که کافر و مرده دلند گفتار خدا در باره آنان محقق شود (۷۰). مگر نمی‌بینید که برای انسان از آنچه دست قدرت ما درست کرده حیواناتی آفریدیم که مالک آن شده‌اند (۷۱). و حیوانات را برای ایشان رام کرده‌ایم که هم مرکوبشان است و هم از آن می‌خورند (۷۲). و از آن سودها و نوشیدنی‌ها دارند، پس چرا باز هم سپاس نمی‌گزارند (۷۳). غیر از خدا خدایانی گرفتند تا شاید یاری شوند (۷۴). بت‌ها نتوانند ایشان را یاری کنند و ایشان سپاه احضار شده آنهاست (۷۵). گفتارشان تو را اندوهگین نکند چرا که ما آنچه را پنهان کنند و آنچه را عیان سازند می‌دانیم (۷۶). مگر انسان نمی‌بیند که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم؟ چطور با وجود این دشمنی آشکار شده است (۷۷). برای ما مثلی زده و خلقت نخستین خود را فراموش کرده می‌گوید: چه کسی این استخوانهای پوسیده را در عین اینکه پوسیده است زنده می‌کند؟ (۷۸). بگو همان خدایی که بار اول آن را بدون الگو ایجاد کرد دوباره زنده‌اش می‌کند و او به همه مخلوقات دانا است (۷۹). آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتش پدید آورد پس شما از آن آتش می‌افروزید (۸۰). آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده نمی‌تواند مانند آن بیافریند؟ چرا، و او آفریدگار دانا است (۸۱). کار او وقتی چیزی را اراده کند فقط همین است که بدو بگوید: باش پس وجود یابد (۸۲). منزله است آنکه سلطنت همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگشت می‌یابد (۸۳).

بیان آیات [تهدید کفار به گرفتن چشمان و دگرگون ساختن خلقتشان]

این آیات خلاصه‌ای از معانی سابق است که در سیاقی دیگر بیان شده‌اند و در ضمن کفار را به عذاب تهدید نموده و به این نکته نیز اشاره می‌کند که پیامبر اسلام (ص) فرستاده خداست و کتاب او ذکر و قرآن است، نه

او شاعر است، و نه کتابش شعر. و در آخر به خلقت چارپایان اشاره نموده، و با آن بر مساله توحید و معاد احتجاج می‌کند.

" وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ" در مجمع البیان گفته: کلمه "طمس" به معنای محو و نابود کردن چیزی است، به طوری که هیچ اثری از آن نماند، در نتیجه "طمس بر دیدگان" مثل پاک کردن خطی است که نوشته شده. و نظیر آن طمس بر مال است که به معنای از بین بردن آن است به طوری که دیگر به هیچ درکی ادراک نشود. و "کور مطموس" و "طمیس" آن کوری را گویند که اصلا شکاف بین دو پلک را نداشته باشد.^{۵۰}

پس معنای جمله " وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ" این است که: اگر ما می‌خواستیم هر آینه دیدگان ایشان را از بین می‌بردیم به طوری که هیچ اثری از آن نباشد و دیگر نه دیده‌ای داشته باشند، و نه دیدی.

و معنای جمله " فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ" این است که: در طلب و خواست آن بودند که به سوی طریق حق و واضح سبقت گیرند، خواستند به آن طریقه‌ای سبقت گیرند که سالک آن گمراه نمی‌شود، ولی آن را ندیدند و هرگز هم نخواهند دید. پس استبعادی که از جمله " فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ" استفاده می‌شود، خود کنایه از این است که هرگز نخواهند دید.

" وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ" در مجمع البیان می‌گوید: کلمه "مسخ" برگشتن آدمی به خلقتی زشت و بد منظره است، هم چنان که در داستان بنی اسرائیل جمعی از انسانها به صورت میمون و خوک برگشتند. و نیز در معنای کلمه "مکان" می‌گوید: این کلمه و کلمه "مکان" به یک معنا است.^{۵۱}

و مراد از "مسخ کفار بر مکانی که دارند" این است که ما چنین قدرتی داریم که کفار را در همان جایی که فعلا نشسته‌اند بدون اینکه از جایشان تکان دهیم، و بدون اینکه خود را به زحمت اندازیم، به صرف مشیت خود مسخشان می‌کنیم. پس کلمه "علی مکانتهم" کنایه از این است که این کار برای خدای تعالی آسان است و هیچ سختی ندارد.

^{۵۰} (۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۱.

^{۵۱} (۱) مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۱.

معنای جمله "فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ" این است که: نه می‌توانند به سوی عذاب روانه شوند و نه از عذاب برگردند و حالت قبل از عذاب خود را دریابند. پس کلمه "مضی" و "رجوع" کنایه هستند از برگشتن به حالت سلامت، و از باقی ماندن بر حالت عذاب و مسخ.

"وَمَنْ نَعْمَرَهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ" کلمه "نعمره" از مصدر "تعمیر" است که به معنای طولانی کردن عمر است (تعبیر خانه را هم از این رو تعمیر گفته‌اند که باعث طول عمر آن است). و کلمه "ننکسه" از مصدر "تنکیس" است که به معنای برگرداندن چیزی است به صورتی که بالایش پایین قرار گیرد و نیرویش مبدل به ضعف گردد، و زیادتش رو به نقصان گذارد. و انسان در روزگار پیری همین طور می‌شود: قوتش مبدل به ضعف، و علمش مبدل به جهل، و یاد و هوشش مبدل به فراموشی می‌گردد.

این آیه شریفه می‌خواهد برای امکان مضمون دو آیه قبل (که مساله مسخ و کور کردن را خاطر نشان می‌ساخت) استشهاد کند و بفرماید آن خدایی که خلقت انسان را در روزگار پیری‌اش تغییر می‌دهد، و هر چه داده می‌گیرد، قادر است بر اینکه چشم کفار را از آنها بگیرد و ایشان را در همان جایی که هستند مسخ کند.

و در این جمله که فرمود: "أَفَلَا يَعْقِلُونَ" کفار را به خاطر نداشتن تعقل توبیخ می‌کند و نیز تحریک می‌کند به اینکه به تدبیر در این امور پردازند، و از آن عبرت گیرند.

[توضیح اینکه فرمود: ما به پیامبر شعر نیاموختیم و شاعری شایسته او نیست (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ)]

"وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ" این آیه شریفه عطف و برگشت به مطلبی است که در آغاز سوره آمده بود، و آن تصدیق رسالت رسول خدا (ص) است و اینکه کتابش از ناحیه خدای تعالی نازل شده است.

پس جمله "وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ" می‌خواهد بفرماید: ما به او شعر نیاموختیم. و لازمه این نفی آن است که آن جناب هیچ سررشته‌ای از شعر نداشته باشد، نه این که شعر بلد باشد ولی از گفتن شعر امتناع بورزد، برای این که مثلا خدا او را از این کار نهی کرده باشد، و نه این که بخواهد بفرماید قرآن شعر نیست، هر چند رسول اسلام (ص) شعر هم بلد باشد. با این بیان روشن می‌گردد که جمله "وَمَا يَنْبَغِي لَهُ" در مقام منت نهادن بر آن جناب است. و می‌خواهد بفرماید: خدای سبحان رسول اسلام را از گفتن شعر منزه داشته. پس جمله مزبور می‌خواهد جلو یک احتمالی را که ممکن است کسی بدهد بگیرد. و حاصل آن این است که: خیال نکنید این که ما به وی شعر نیاموخته‌ایم نقصی برای اوست، بلکه برای او کمال و مایه بلندی درجه، و

نزاهت ساحت اوست، نزاهت از ننگی که متخصصین این فن دارند، که با الفاظ معانی را آرایش داده و با تخیلات شعری معانی را تزیین می‌کنند، آن هم تخیلات کاذب، که هر چه دروغش دقیق‌تر باشد، شعرش ملیح‌تر و دل‌پسندتر می‌شود. و نیز کلام خود را بر طبق آهنگ‌های موسیقی درمی‌آورند تا در گوش خوشتر آید، و چنین کاری شایسته مقام رسول خدا (ص) نیست. و چگونه می‌تواند شایسته او باشد، با اینکه او فرستاده خداست، و آیت رسالت و متن دعوتش قرآن است که کلامی است در بیان خود معجز و نیز ذکر است و قرآن مبین.

و جمله "إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ" تفسیر و توضیحی است برای جمله "وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ" به خاطر اینکه لازمه معنای آن این است که قرآن شعر نیست. پس انحصاری که از جمله "إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ..." استفاده می‌شود، از باب قصر قلب است و معنایش این است که: قرآن شعر نیست، و قرآن چیزی نیست به جز ذکر و خواندنی آشکارا. و معنای ذکر و خواندنی بودن قرآن این است که قرآن ذکر خواندنی است، از طرف خدا که هم ذکر بودنش روشن است، و هم خواندنی بودنش و هم از ناحیه خدا بودنش.

"لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ" این تعلیل مربوط است به جمله "وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ" و معنای مجموع آن دو چنین می‌شود: ما به آن جناب شعر نیاموختیم، برای اینکه مردم زنده را با قرآن که منزله از خیالبافی‌های شعری است انداز کند.

"أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ" در این آیه یکی دیگر از آیات و دلائل یگانگی خدا در ربوبیت و تدبیر عالم انسانی را خاطرنشان می‌سازد. آیتی که نظیر آیات توحید در اول سوره است، که مساله زنده کردن زمین مرده، بیرون کردن دانه‌ها و میوه‌ها، و شکافتن چشمه‌ها را خاطرنشان می‌ساخت. و مراد از اینکه فرمود: چارپایان از چیزهایی است که دستهای خدا درستش کرده، این است که: کسی در خلقت آنها شرکت ندارد و خلقت آنها مختص به خداست. پس عبارت "درست کردن با دستها" کنایه از اختصاص است.

[مقصود از اینکه فرمود: انسان مالک چهار پایان است]

و جمله "فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ" تفریع و نتیجه‌گیری از جمله "خَلَقْنَا لَهُمْ" است، چون معنای "خَلَقْنَا لَهُمْ" این است که: ما چارپایان را به خاطر انسان خلق کرده‌ایم و لازمه آن اختصاص چارپایان به انسان است، و اختصاص هم بالأخره منتهی به ملکیت می‌شود، چون ملک اعتباری در اجتماع، خود یکی از شعب اختصاص است.

" وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ" تذللیل " چارپایان برای انسان به این معنا است که خداوند این حیوانات را برای انسانها رام و فرمانبردار کرده. این همان تذللیل و تسخیر حیوان است برای انسان. و کلمه " رکوب" - به فتحه راء- به معنای مرکب است، مانند: گاو و شتر که بار آدمی را می برد.

و جمله " مِنْهَا يَأْكُلُونَ" به معنای این است که: " من لحمها یا کلون- از گوشتش می خورند".

" وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَوْ فَلَا يَشْكُرُونَ" مراد از " منافع" هر انتفاعی است که آدمی از مو، کرک، پشم و پوست حیوان و سایر منافع آن می برد. و کلمه " مشارب" جمع " مشرب" است که مصدر میمی و به معنای " مشروب" است. و مراد از " مشروب" شیر حیوانات است. و سخن در جمله " أَوْ فَلَا يَشْكُرُونَ" همان سخنی است که: در تفسیر جمله " وَ مَا عَمِلْتُمْ أَيَّدِيهِمْ أَوْ فَلَا يَشْكُرُونَ" ایراد کردیم.

و معنای آیات سه گانه این است که: آیا کفار نمی دانند که ما به خاطر ایشان و به منظور تدبیر امر زندگی ایشان در دنیا، چارپایانی از شتر و گاو و گوسفند خلق کردیم و نتیجه اش این شد که انسان مالک این حیوانات گردید، البته ملکیت به این معنا، که صحیح است برای او هر نوع تصرفی که خواست در این حیوانات بکند، و معارضی هم نداشته باشد. و ما این حیوانات را برای ایشان رام و منقاد و مسخر آنها نمودیم، به طوری که یارای عصیان و چموشی نداشته باشند. در نتیجه بعضی از آنها باربر و مرکب ایشان شد و بعضی دیگر ماکول ایشان گشت، یعنی از گوشت آنها استفاده می کنند و منافع دیگری هم از مو و پشم و پوست آنها می برند و از شیر آنها می نوشند، آیا باز هم شکر خدا نمی گزارند که چنین تدبیر کاملی در حق آنها به کار برده، تدبیری که کشف می کند که او پروردگار ایشان است و آیا باز هم از در شکر نعمت، او را عبادت نمی کنند؟

" وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصَرُونَ" هر چه ضمیر جمع در این آیه است به مشرکین برمی گردد، چون مشرکین بودند که به جای خدا خدایانی دیگر برای خود گرفتند به امید اینکه آن خدایان یاریشان کنند. و مراد از " آلهه" همان اصنام و یا شیاطین و یا فرعونهای بشری است، نه آن آلهه ای که از جنس ملائکه مقربین، و یا اولیائی از انسانها برای خود اتخاذ کرده بودند، برای اینکه با ذیل آیه که می فرماید: و هم لهم چند محضرون- و مشرکین برای آلهه لشکری هستند که در قیامت برای جزا حاضر می شوند" نمی سازد، چون ملائکه مقرب خدا و اولیای او، در این جریان گناهی ندارند تا برای کیفر حاضر شوند.

و اینکه مشرکین خدایانی می گرفتند به این امید بوده که آن خدایان ایشان را یاری کنند چون عامه مشرکین این اعتقاد غلط را داشتند که تدبیر امورشان به این خدایان واگذار شده، و خیر و شرشان هر چه هست در دست خدایان قرار گرفته، در نتیجه آن خدایان را عبادت می کردند، تا با عبادت خود از خویشتن راضی شان کنند، و در نتیجه بر ایشان خشم نگیرند و نعمت را از ایشان قطع ننموده و یا بلا و نعمت نفرستند.

"لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ" یعنی آن آله‌ای که مشرکین، خدای خود گرفته‌اند نمی‌توانند مشرکین را یاری دهند، برای اینکه هیچ خیر و شری را مالک نیستند.

[معنای جمله: " وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ" که در باره احضار مشرکین و آلهه شان در قیامت است]

و در جمله " وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ" ظاهر عبارت می‌رساند که ضمیر اول به مشرکین، و ضمیر دوم به آلهه برمی‌گردد. و مراد این است که: مشرکین لشکریان آلهه هستند، چون از لوازم لشکری بودن، تبعیت و ملازمت است، و مشرکین خود را تابع آلهه می‌دانستند، نه آلهه را تابع خود. پس نمی‌شود گفت: آلهه برای مشرکین جند و لشکر هستند.

و مراد از اینکه فرمود: " محضرون - حاضر خواهند شد" این است که: مشرکین را در روز قیامت حاضر خواهند کرد تا کیفر شرک خود را بچشند. هم چنان که خدای تعالی در جای دیگر همین معنا را فرموده: " وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ"^{۵۲} و نیز فرموده: " وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ"^{۵۳} و حاصل معنای آیه این می‌شود: آله‌ای که مشرکین برای خود، خدا گرفته‌اند نمی‌توانند ایشان را یاری کنند. این مشرکین تابع و پیرو آلهه شدند و مطیع آنها گشتند، و در نتیجه در قیامت که آلهه احضار می‌شوند آنها نیز احضار خواهند شد.

" فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ" کلمه " فاء" که بر سر جمله " فَلَا يَحْزَنُكَ" درآمده فای تفریع است از نهی از اندوه بر حقیقت آله‌ای که اتخاذ کردند و آنها را پرستیدند به امید آن که یاریشان کنند، می‌فرماید: وقتی حقیقت حال مشرکین از این قرار بود که آن چیزهایی که برای خود یار فرض کردند ابد قدرت بر یاری ایشان نداشتند، و از سوی دیگر، هم مشرکین و هم یاوران فرضیشان برای عذاب احضار می‌شوند، پس دیگر تو از شرک ایشان غمگین مباش، برای اینکه ما از کار آنها غافل نیستیم تا بتوانند غافلگیرمان نموده از عذاب ما فرار کنند. پس تو از سخنان ایشان محزون مشو، که ما از آنچه از سخنان خود را که پنهان دارند و یا آشکار گویند با خبریم.

" أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ" در این آیه به مساله قیامت که در سابق خاطر نشان کرده بود برگشت نموده و به دنبال انکار مشرکین برای اثبات آن احتجاج می‌کند و بعید نیست که بیان تفصیلی مطالب مشرکین باشد که جمله " فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ..." اشاره اجمالی بدانست. و مراد از " رؤیت - دیدن" علم قطعی است، نه دیدن به چشم. و معنایش این است که: آیا انسان علم قطعی ندارد به اینکه ما او را از نطفه‌ای

^{۵۲} (۱) قرار دادند بین خدا و جن قرابت و نسبی با اینکه جنیان می‌دانند که به زودی احضار خواهند شد. سوره صافات، آیه ۱۵۸.

^{۵۳} (۲) اگر نعمت پروردگار نبود من هم از احضار شدگان بودم. سوره صافات، آیه ۵۷.

خلق کردیم؟ و نکره آوردن "نطفه" به منظور تحقیر آن است. و کلمه "خصیم" به معنای دشمنی است که بر خصومت و جدال اصرار می‌ورزد. و استفهام در آیه استفهام تعجبی است، و معنایش این است که: از عجایب این است که انسان می‌داند که ما او را از نطفه‌ای حقیر و پیشیز آفریدیم، با این حال ناگهان دشمنی سرسخت برای خود ما می‌شود.

[استبعاد معاد توسط مشرکین و جواب خدای تعالی به این استبعاد]

" وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ " کلمه " رمیم " به معنای استخوان پوسیده است. و جمله " وَ نَسِيَ خَلْقَهُ " حال از فاعل " ضرب " می‌باشد. و جمله " قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ " بیان آن مثلی است که انسان مذکور (در باره مساله معاد) زده، و به همین جهت بدون واو عاطفه آمده، چون کلام در معنای این است که کسی بپرسد: انسانها در انکار معاد چه مثلی زده‌اند؟ پس در جواب بفرماید:

" قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ " و معنای آیه این است که: انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده، که در بار اول از نطفه خلق شده، و اگر به یاد خلقت خود می‌بود، هرگز آن مثل را نمی‌زد، و آن مثل این است که: چه کسی این استخوانها را در حالی که پوسیده شده زنده می‌کند؟ آری، اگر خلقت بار اول خود را در نظر می‌داشت، خودش جواب این اشکال خود را می‌داد و کلام خود را رد می‌کرد، هم چنان که خدای تعالی این جواب را به رسول گرامی خود تلقین کرد، و آن این است که:

" قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ " این همان جوابی است که: خدای تعالی به رسول گرامی خود تلقین کرده. کلمه " انشاء " به معنای ایجاد ابتدایی است. و اگر فرموده: " اول مره " با اینکه کلمه " انشاء " آن را افاده می‌کرد، به منظور تاکید بوده. و جمله " وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ " اشاره است به اینکه خدای تعالی نه چیزی را فراموش می‌کند و نه نسبت به چیزی جاهل است، و وقتی او آفریننده این استخوانها در آغاز و در نوبت اول بود و در مدتی هم که این استخوان حیات داشت نسبت به هیچ حالی از احوال آن، جاهل نبود، و بعد از مردنش هم جاهل به آن نبود، دیگر چه اشکالی دارد که دوباره آن را زنده کند؟ با اینکه قدرت خدا نسبت به احیای این " عظام " ثابت است، و جهل و نسیانی هم در ساحت او راه ندارد.

" الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ " این آیه شریفه بیان است برای جمله " الَّذِي أَنْشَأَ أَوَّلَ مَرَّةٍ ". و کلمه " توقدون " مضارع " ایقاد " است که به معنای شعله‌ور ساختن آتش است. و این آیه شریفه در این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند. استبعاد از اینکه چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود با اینکه مرگ و زندگی متنافیند؟ جواب می‌دهد: هیچ استبعادی

در این نیست، برای اینکه آب و آتش هم با هم متنافیند، مع ذلک خدا از درخت تر و سبز آتش برای شما قرار داده و شما همان آتش را شعله‌ور می‌کنید.

و مراد از "شجر" - به طوری که در بین مفسرین^{۵۴} معروف است درخت مرخ - به فتحه میم و سکون را و خا - و درخت عفار - به فتحه عین - است که این دو درخت، چنین وضعی دارند که هر گاه به یکدیگر ساییده شوند مشتعل می‌گردند و در قدیم مردم برای تهیه آتش قطعه‌ای از شاخه این درخت و قطعه‌ای دیگر از شاخه آن می‌گرفتند، و با اینکه سبز و تر بودند، "عفار" را در زیر و "مرخ" را روی آن قرار داده و به یکدیگر می‌ساییدند، و هر دو به اذن خدا آتش می‌گرفتند. پس مرده را زنده کردن، عجیب‌تر از مشتعل کردن آتش از چوب تر نیست، با اینکه آب و آتش دو چیز متضادند.

"أ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ" استفهام در آیه استفهام انکاری است، و آیه شریفه بیان همان حجت است که در سابق در جمله "قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ" آمده بود، چیزی که هست این بیان از بیان قبلی به ذهن نزدیکتر است، چون در بیان سابق ایجاد بار اول انسان را دلیل می‌گرفت بر اینکه قادر است بر زنده کردن ایشان در آخرت، ولی در این آیه خلقت آسمانها و زمین را که به حکم و جدان و به فرموده خود خدای تعالی "لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ"^{۵۵} بزرگتر از خلقت انسانهاست، دلیل گرفته بر قدرت او.

پس در حقیقت برگشت معنای آیه به این می‌شود که: چگونه ممکن است کسی این جرأت را به خود بدهد که بگوید خدایی که عالم آسمانها و زمین را با آن وسعتی که دارند خلق کرده، و آن نظام عام عجیب را در سراسر آن برقرار کرده، به طوری که تک تک نظامهای جزئی آن دهشت‌آور و محیر العقول است، و یک نمونه آن نظام‌های موجود در خصوص عالم انسانی است، نمی‌تواند مثل همین مردم را دوباره خلق کند؟ نه، هرگز چنین چیزی ممکن نیست، بلکه او قادر است، چون او خلاق است علیم. و در اینکه مراد از خلق کردن مثل کفار در قیامت چیست اقوال مختلفی هست.

[اقوال مختلف در باره خلقت مثل در آیه: "أ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ..."]

بعضی^{۵۶} گفته‌اند: "مراد خلقت امثال کفار است یعنی اشخاص دیگر".

^{۵۴} (۱) روح المعانی، ج ۲۳، ص ۵۵.

^{۵۵} (۲) سوره مؤمن، آیه ۵۷.

^{۵۶} (۱ و ۲) تفسیر روح المعانی، ج ۲۳، ص ۵۶.

ولی این معنا صحیح نیست، برای اینکه با معنای کلمه "مثل" تا آنجا که از لغت و عرف شناخته شده مغایرت دارد.

بعضی^{۵۷} دیگر گفته‌اند: "مراد از مثل کفار خود کفار است، می‌خواهد بفرماید خدا قادر است مثل ایشان را خلق کند.

حق مطلب این است که گفته شود: مراد از خلق کردن مثل کفار اعاده ایشان بعد از مردن است برای جزاء، هم چنان که از کلام طبرسی^{۵۸} (رحمة الله علیه) در مجمع البیان نیز استفاده می‌شود.

[توضیح مفاد آیه شریفه: "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ..."] و بیان مراد از امر و قول در آن

"إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ..." این آیه شریفه از آیات برجسته قرآن کریم است که کلمه ایجاد را توصیف می‌کند و می‌فرماید: خدای تعالی در ایجاد هر چیزی که ایجاد آن را اراده کند، بغیر از ذات متعالی خود به هیچ سببی دیگر نیازمند نیست، نه در اینکه آن سبب مستقلاً آن چیز را ایجاد کند، و نه در اینکه خدا را در ایجاد آن کمک نماید، و یا مانعی را از سر راه خدا بردارد.

و نیز واضح است که در مساله ایجاد و خلقت چیزی به نام ایجاد و یا وجود از خدا جدا نمی‌شود و به مخلوق نمی‌چسبد، و افاضه او نظیر افاضه ما نیست که وقتی چیزی به کسی می‌دهیم، از خود جدا می‌کنیم و به او ملحق می‌سازیم. پس بعد از خدای تعالی چیز دیگری جز وجود اشیاء نیست.

و از اینجا روشن می‌گردد که: کلمه "ایجاد" یعنی کلمه "کن" عبارت است از همان وجود چیزی که خدا ایجادش کرده البته بدان اعتبار که وجود منسوب به خدا و قائم به وجود خداست، و اما به این اعتبار که وجودش وجود خود اوست، موجود است نه ایجاد. و مخلوق است نه خلق.

و نیز روشن می‌شود که: آنچه از ناحیه خدای تعالی افاضه می‌شود، قابل درنگ و مهلت نیست، و تبدل و دگرگونی را هم تحمل نمی‌کند، و تدریجیت نمی‌پذیرد، و آنچه تدریجیت و مهلت و درنگ که از موجودات مشاهده می‌کنیم، از ناحیه خود آنها است نه از آن ناحیه که رو به خدایند، و این خود بابی است که هزار باب از آن باز می‌شود.

^{۵۷} (۱ و ۲) تفسیر روح المعانی، ج ۲۳، ص ۵۶.

^{۵۸} (۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۵.

[معنای " ملکوت " و اینکه ملکوت هر چیزی به دست خدا است]

" فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ " کلمه " ملکوت " مبالغه در معنای ملک است، مانند کلمه " رحموت " و کلمه " رهبوت " که مبالغه در معنای رحمت و وحشت‌اند.

با انضمام این آیه به ما قبلش این معنا به دست می‌آید که: مراد از " ملکوت " آن جهت از هر چیزی است که رو به خداست، چون هر موجودی دو جهت دارد، یکی رو به خدا، و یکی دیگر رو به خلق. ملکوت هر چیز آن جهتی است که رو به خدا است، و ملک آن سمت رو به خلق است ممکن هم هست بگوییم: ملکوت به معنای هر دو جهت هر موجود است، و آیات زیر هم بر همین معنا حمل می‌شود، " وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ " ^{۵۹} و " أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكَوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ " ^{۶۰} و " قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ " ^{۶۱}.

و اگر فرموده ملکوت هر چیزی به دست خداست، برای این است که: دلالت کند بر اینکه خدای تعالی مسلط بر هر چیز است، و غیر از خدا کسی در این تسلط بهره و سهمی ندارد.

و برگشت معنا در آیه " فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ " به این است که: خدا از استبعادی که مشرکین در مساله معاد می‌کنند، منزّه است، چون مشرکین غافلند از اینکه ملکوت هر چیزی به دست خدا و در قبضه قدرت اوست.

و جمله " وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ " خطاب به عموم مردم است، چه مؤمن و چه مشرک، و هم بیان نتیجه‌ای است از بیان سابق بعد از تنزیه خدا.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

^{۵۹} (۳) ما هر دو سوی آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم برای اینکه از یقین‌داران باشد.

سوره انعام، آیه ۷۵.

^{۶۰} (۴) چرا به هر دو سوی آسمانها و زمین نظر نمی‌کنند. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

^{۶۱} (۵) بگو آن کیست که هر دو سوی هر چیز را به دست دارد. سوره مؤمنون، آیه ۸۸.